

## الگوواره ترسیم نقشه جامع علمی به منظور تحقق تحوّل همه جانبه

حامد مصطفوی فرد<sup>۱</sup>

### چکیده

طبقه‌بندی علوم دو کارکرد اصلی دارد: یکی اینکه زمینه دست‌یابی به وحدت علوم را فراهم می‌کند و دیگری اینکه بستری را برای رشد متوازن و هماهنگ علوم فراهم می‌آورد. بی‌توجهی به این دو شاخصه، موجب شده است تا علوم جدید از دو معضل اساسی رنج ببرند، یکی اینکه با هر چه بیشتر تخصصی شدن علوم، وحدت معارف بشری به فراموشی سپرده شد؛ و از طرف دیگر با اشاعه تلقی‌های پوزیتیویستی و پراگماتیستی، نظم درختواره علوم و توازن آن هم به هم‌ریخته شد و لذا ظهور تمدن تکنولوژیک معاصر (و بحران‌های در پی آن) حاصل بی‌توجهی به ایندو اصل در طبقه‌بندی علوم است. حال از آنجا که ما در پی احیای تمدنی هستیم که قصد دارد تا در برابر تمدن غرب قد علم کند و مظاهر خود را در تعالی فطرت انسان (و نه توسعه طبیعت او) جستجو می‌کند، لاجرم باید طبقه‌بندی‌ای ارائه شود که توان آن را داشته باشد تا پذیرای تحقق تمدن نوین اسلامی باشد و با جلوگیری از رشد نامتوازن علوم، به مقابله با آفاتی که تمدن غرب با آن روبرو شده است، برود. طبقه‌بندی پیش رو کوششی است در این راستا، و لذا نگارندگان علوم را به دو دسته تعالی‌طلب و توسعه‌طلب تقسیم کرده‌اند و با ارائه راهکار اجرایی کردن آن در ترسیم نقشه جامع علمی کشور (در قالب تفکیک بین دانشگاه‌های انبوه‌گرا و نخبه‌گرا)، سعی دارند تا راه را برای تحقق تمدن نوین اسلامی هموار سازند.

واژگان کلیدی: طبقه‌بندی، تعالی‌طلبی، توسعه‌طلبی، تحوّل همه‌جانبه، نقشه جامع علمی.

<sup>۱</sup> . دانش آموخته دکترای علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد: Hamed\_amf@yahoo.com

## مقدمه

### ۱-۱- چستی علم

مراد از علم در اینجا رشته علمی (Discipline) به معنای مجموعه گزاره‌های تصدیقی است. لذا علم مجموعه‌ی قضایایی است که مناسبتی میان آن‌ها در نظر گرفته شده، خواه شخصی و خاص و خواه قضایای کلی باشند. این معنا از علم فراگیرنده‌ی علم تاریخ، علم جغرافیا و دانش رجال و شرح حال نویسی شخصیت‌ها می‌شود. در فلسفه علم نیز از واژه‌ی «علم» همین معنا از معانی اصطلاحی علم، اراده شده است؛ بدین سان علم به معنای دانشی است که از مجموعه‌ی گزاره‌های متناسب سامان گرفته است: خواه شخصی و خاص باشند و خواه کلی و چه اعتباری باشند و چه حقیقی.

### ۲-۱- چستی طبقه بندی

طبقه‌بندی (Classification) عبارت است از: تنظیم منطقی اشیاء بر حسب درجه شباهت؛ لذا طبقه‌بندی مجموعه‌ای از اشیاء عبارت است از اینکه آنچه دارای صفات و خصوصیات مشترک است به صورت یک دسته و گروه در کنار یکدیگر قرار داده شود و آنچه که فاقد چنین وجه اشتراک می‌باشد از هم جدا و متمایز شود (مظاهری تهرانی، دانستنیهای کتابداری، ۱۵۹). هدف از طبقه‌بندی علوم نیز عبارت است از: سهولت مراجعه و تفهیم آن به مخاطبان به منظور آموزش و نیز نشان دادن روابط و همبستگی دانشها با یکدیگر به منظور روشن نمودن وحدت علوم که انسان همواره به دنبال آن بوده است. و برخی عوامل مثل: رعایت تقدم و تاخر در تعلیم و تعلم علوم، انواع ارتباطات و ترابط هر یک از علوم با سایر دانش‌ها، تبیین مبادی ورودی و خروجی علوم نسبت به یکدیگر (در جهت تسریع شناخت و هویت آنها)، تسهیل مطالعات و تحقیقات علمی درباره مسائل علوم، ترتیب دادن کتب در کتابخانه و تنظیم فهرست آنها، آگاهی از سیر و چگونگی پیشرفت دانش و معرفت بشری و ... طبقه بندی علوم را به صورت یک ضرورت درآورده است.

### ۳-۱- پیشینه طبقه بندی

طبقه‌بندی علوم (Classification of Sciences) همزاد پیشرفت و استقلال علوم است و همیشه مورد توجه فلاسفه و دانشمندان بوده و هست. از صدر تاریخ تاکنون، بزرگان علم و فلسفه و دین درباره طبقه‌بندی علوم اظهار نظر کرده‌اند. این بدان علت است که ساختمان ذهنی و فکری انسان همواره نیازمند نظم و انتظام بوده و هست. نظرات گوناگونی در تقسیم‌بندی علوم ابراز شده و علمای یونان و سپس به دنبال آنان دانشمندان اسلامی و از آن پس فلاسفه اروپایی، درباره تقسیم و طبقه‌بندی علوم دیدگاه‌های خود را ارائه کرده‌اند.

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

اولین تقسیم‌بندی را به یونان و بویژه به افلاطون و ارسطو نسبت می‌دهند (البته طبقه بندی علوم در دنیای باستان توسط همه ملل متمدن انجام گرفته است و حتی بسیاری از مسائل کلی آن طبقه بندیها را توضیح داده اند). ارسطوی علوم را بر سه دسته تقسیم کرد و آن را حکمت نظری و حکمت علمی و علوم آلیه نامید. از آن پس با نهضت ترجمه، علمای اسلامی و بویژه کندی، فارابی، ابن سینا، غزالی، و ... درباره رده‌بندی علوم بحث کرده‌اند. بعضی از دانشمندان به همه علوم توجه داشته‌اند. بعضی‌ها به دلائل علائق مذهبی، فقط به علوم شرعی عنایت کرده و از منظر شرع به سایر علوم نگریسته‌اند. بعضی (همچون فارابی) با الهام از قرآن مجید و عقاید دینی بین آنچه از یونان آمده و آنچه در عقاید دینی وجود دارد تلفیقی به وجود آوردند و ... .

اما از قرن ۱۷ با شکوفایی سریع علوم طبیعی فاصله‌ای بین علوم مادی و علوم انسانی به وجود آمد و توسعه روزافزون یکی و توقف دیگری سبب شد تا این مسئله مطرح شود که ممکن است از جهت علمیت، تفاوتی بین این دو گروه علم و خصوصیتی در علوم انسانی باشد. عده‌ای از قبول این تقابل سر باز زدند و علوم طبیعی را الگوی هرگونه علمیت شمردند و معتقد بودند که تاخر علوم انسانی قابل جبران است به شرطی که این علوم هنجارها و روش‌های علوم طبیعی را بپذیرد. این رویکرد معرفت‌شناختی در قرن ۱۸ بر نظریات دیگر غالب بود. در مقابل این جریان، جریان دیگری که کمابیش به عقیده دکارت مبنی بر تمییز نفس و بدن وفادار بود، این تفکیک را که جنبه هستی‌شناسی داشت به زمینه روش‌شناسی منتقل کرد تا نشان دهد که روح و ماده، طبیعت و اندیشه و بعدا طبیعت و تاریخ قابل تاویل به یکدیگر نیستند. طرفداران این رویکرد به دلیل اهمیت غائیت، امکان تاویل پدیده‌های انسانی به پدیده‌های فیزیکی را منکر بودند و مبنای فلسفی استقلال علوم انسانی (که در قرن ۱۸ علوم اخلاقی خوانده می‌شد) را پی‌ریزی کردند.

اما در تمدن اسلامی، مسئله طبقه‌بندی علوم و تعیین جایگاه هر علم، بحثی بود که هرچند اول بار ارسطو آن را مطرح کرد، اما حکمای مسلمان از قبیل کندی، فارابی، ابن خلدون، ابوالحسن عامری، ابن سینا، ابن رشد، غزالی، نصیرالدین طوسی و ملاصدرا بدان اهتمام ورزیدند. کندی نخستین کسی بود که در کتاب «فی اقسام العلوم» به این امر پرداخت. اما فارابی توفیق بیشتری یافت و در کتاب «احصاء العلوم»، به طبقه‌بندی‌ای مشابه ارسطو رسید. او کوشیده است تا بین نظر ارسطو و نظر برگرفته از منابع اسلامی گونه‌ای هماهنگی پدید آورد. با توجه به گرایش دینی حکمای اسلامی، و نیز با مراجعه به آثار علمی آنان، در می‌یابیم که هدف از تصنیف علوم حل مشکل ایجاد توافق بین عقل و وحی یا علم و دین، و نیز درجه‌بندی آنها بوده است. طبقه‌بندی فارابی بعدها با جزئی تغییر مورد قبول ابن سینا، غزالی و ابن رشد واقع شد. اما کوشش مسلمانان برای طبقه‌بندی با کار کندی شروع شد و مبنای طبقه‌بندی در ابتدا کار ارسطو بود (نظری، عملی، صناعی) که بعدها کاملتر شد. علمای اسلامی همواره از دیدگاه وحی و نبوت و وحدانیت به مراتب علوم می‌پرداختند و از بالاترین و عظیم‌ترین نمودهای معرفت که همانا معرفت به ذات حق و وحدانیت اوست، شروع می‌نمودند و با یک سیر نزولی که در خلال آن وحدت علوم نیز به وضوح به چشم می‌خورد، پلکان معرفت را می‌پیمودند.

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پایه پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

مسلمانان به حدی به طبقه بندی علوم اهتمام داشتند که این مهم بصورت فنی مستقل درآمد و به نام «علم تقاسیم العلوم» خوانده شد. بعدها علوم اسلامی نیز افزوده شد و در قرن ۴ بیشتر علما علوم را به دو دسته تقسیم می کردند: ۱. عربی (زبان، فقه، کلام، ادبیات). ۲. دانشهای نخستین یا غیر عربی (فلسفه، طبیعیات، ریاضیات). برخی نیز بودند که فقط به تقسیم علوم از جهت مذهبی پرداختند و دیگر علوم را وقعی ننهادند و فایده ای برایشان قائل نبودند که غزالی را می توان در این طیف قرار داد. وی فقط علوم شرعی را نقل کرده و از غیرشرعی ها نیز فقط ادبیات را که در درک علوم شرعی دخیل است، آورده است. ابن خلدون نیز مثل غزالی در مورد فلسفه و برخی دیگر از علوم، بر انکار است و در ابطال علمی مثل کیمیا و مقداری از هیئت کوشیده است.

این نکته را نیز باید افزود که تقسیم بندی دانشمندان مسلمان، یکی از مهمترین منابع مؤثر در طرح و تدوین طبقه بندی علوم در آغاز دوره جدید در مغرب زمین بوده است. تقسیم بندی معروف فرانسویس بیکن و دیگر دانشمندانی که پس از وی به بحث از اقسام و رده بندی علوم پرداختند، به ویژه از احصاء العلوم فارابی متأثر است.

## ۴-۱- ضرورت مهندسی فرهنگی علم

مهندسی عبارت است از شناخت و جابه جایی عناصر یک سیستم و طراحی و تنظیم روابط و تعامل میان این عناصر، به گونه ای که در جهت تکامل و پویایی مجموعه، زمینه کارکرد یا رفتار مطلوبی را در سیستم فراهم نماید (پیروزمند، مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی، ۱۳۶). نظام اسلامی نیاز به مهندسی دارد و منظور از مهندسی نظام اسلامی تبیین و ترسیم چارچوب کلی و محوری نظام اسلامی در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و ... به منظور حفظ هویت اصیل نظام و پرهیز از روزمرگی و دور افتادن و انحراف از آرمانها و خطوط اصیل انقلاب اسلامی و ارائه الگویی روشن فراروی بشریت در مقابل الگوهای غربی است که ناتوانی آنها در اداره امور انسانها آشکار گشته است. در این بین مهندسی فرهنگی (ایجاد توازن در کلیه بخش ها، تصمیمات و تخصیص های جامعه بر مبنای فرهنگ مهندسی شده) از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

مهندسی فرهنگی جامعه، دریافت راه های بهره گیری از اصول و ارزش های اسلامی و تجلی آنها در حیات جامعه اسلامی در زمان و مکان های متفاوت و با ابزار و روش های مختلف است (پیروزمند، مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی، ۵۲). مهندسی فرهنگی کشور، نیازمند داشتن نگاه بلندمدت و بصیرتی راهگشا به آینده فرهنگی است. باید حرکت فرهنگ به سمت مطلوب، هدایت و مراقبت شود. هدایت و مراقبت حرکت فرهنگ به سمت مطلوب با مهندسی فرهنگی کشور باید انجام پذیرد. با توجه به شاخصه نظام اسلامی فرهنگ در آن نقش محوری را پیدا نموده و به نوعی مهندسی نظام فرهنگی در این نظام اولویتی خاص پیدا خواهد نمود. بر این اساس نظام فرهنگی باید موقعیت سایر نظام های جامعه که متأثر از این مسئولیت نظام فرهنگی هستند را زمینه سازی کند و فرهنگ اقتصادی و فرهنگ سیاسی و فرهنگ اجتماعی را به عنوان اداره نظام فرهنگی به سایر نظام ها فراهم سازد.

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

امام خامنه‌ای (۱۳۸۲/۱۰/۲۱) درباره نقش دولت در عرصه فرهنگ و هنر در سخنرانی خود در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در این خصوص فرموده‌اند: «نه می‌شود فرهنگ را در جامعه رها کرد که هر چه پیش آمد، پیش بیاید، نه می‌شود آن طور سختگیری‌های غلطی را که نه ممکن است نه مفید، الگو قرار داد». همچنین ایشان (۱۳۷۲/۱۰/۱۵) درباره جایگاه دولت در مدیریت فرهنگی چنین می‌فرمایند: «مدیریت فرهنگی به مفهوم وجود یک دستگاه متفکر، مدیر و مدبر است که قادر است فرهنگ یک کشور را قانونمند و ضابطه‌مند سازد».

جامعه‌رشدیافته، جامعه‌ای است که بتواند نیازهای فرهنگی خویش را در رهگذر حیات و حرکت اجتماعی بازشناخته، از تظاهرات و تمایلات کاذب و گذرا تفکیک کند و قدرت پاسخگویی به این نیازها و بهره‌گیری از آنها را در جهت رشد و کمال معنوی و مادی دارا باشد. در این بین، دولت به عنوان بزرگ‌ترین نهاد در نظام موازنه اجتماعی مسؤولیت سرپرستی و تکامل ساختارهای اجتماعی را برعهده دارد. لذا دولت نه تنها متولی تکامل فرهنگ، بلکه سرپرست رشد و تکامل تمامی ابعاد اجتماعی حیات بشری است. به همین دلیل اصولاً برنامه‌ریزی‌های فرهنگی نه تنها جدا و مستقل از تأثیرات دولت نیستند، بلکه به دلیل جایگاه خاص آن به عنوان متولی و هدایت‌کننده جامعه، حوزه فرهنگ و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی به نحو گسترده‌ای تحت تأثیر این نهاد اجتماعی قرار دارد. از این رو وظیفه سیاستگذاری کلان فرهنگی به نحو متمرکز بر عهده دولت است.

در این میان، یکی از ارکان مهندسی فرهنگی، مهندسی فرهنگی علم است. مهندسی علم عبارت است از طراحی نظام علمی متناسب با مقاصد جامعه اسلامی. در طراحی نظام علمی لازم است تا نقش هر یک از علوم در ایجاد تکامل در جامعه مورد توجه قرار گیرد. هیچ دانشی از دانش‌های تخصصی خنثی فرض نشود و حتماً با رفع نیاز موثر و مشخص از فرد یا جامعه پیوند داشته باشد. برای این منظور باید طبقه‌بندی علوم متناسب با مبانی اسلامی شکل گیرد. علاوه بر این، هندسه نیازهای جامعه ترسیم و تناظری بین هندسه نیازها و طبقه‌بندی علوم برقرار شود. با مهندسی علم، تعامل علوم با یکدیگر روشن‌تر می‌شود؛ همچنین تأثیر علوم وحیانی بر علوم عقلانی و تأثیر ایندو بر علوم حسی و تجربی قابل محاسبه می‌شود (پیروزمند، مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی، ۲۰۴).

مهندسی فرهنگی علم نیز عبارت است از مهندسی علم از زاویه فرهنگی. علم می‌تواند از زاویه اقتصادی نیز مهندسی شود. در مهندسی اقتصادی علم، تأثیر علم بر اقتصاد جامعه و همچنین تأثیر اقتصاد بر علم مورد توجه و محاسبه قرار می‌گیرد. مثلاً اگر برآورد شد طی بیست سال آینده چه رشد صنعتی در کشور به وقوع خواهد پیوست. برای تامین انرژی این حجم کارخانه و کارگاه چه میزان نیروی برق لازم است، چه بسا به این نتیجه نائل شویم که این حجم انرژی از طریق سوخت فسیلی یا نیروگاه آبی قابل تامین نیست و احتیاج قطعی به نیروگاه هسته‌ای وجود دارد. بدین ترتیب نیاز صنعتی، به پژوهش‌های علمی جهت می‌دهد. ملاحظه‌ای این تأثیر در مهندسی اقتصادی علم انجام می‌پذیرد. چه اینکه مهندسی سیاسی علم نیز امکان‌پذیر، بلکه لازم است. در این نوع مهندسی نیز تأثیر علم بر سیاست و سیاست

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

بر علم مورد توجه خواهد بود. نمونه جاری و واقعی آن تاثیر سیاسی دستیابی به دانش و فناوری هسته‌ای در کشور است. این امر به شاخص قدرت در تعامل ایران با دنیای غرب بدل شده است (پیروزمند، مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی، ۲۰۵). مدل مد نظر ما در مهندسی علم - که در ادامه خواهد آمد- از زاویه فرهنگی به گونه‌ای طراحی شده تا به دیگر انواع مهندسی علم ضرری نرساند.

علاوه بر این، یکی از مباحثی که امروز در جامعه علمی کشور ما مطرح است، مباحث مربوط به طراحی نقشه جامع علمی کشور است. به نظر می‌رسد هرگونه اقدام در جهت طراحی نقشه علمی جمهوری اسلامی از یک سو مستلزم بازگشت به مبانی اسلامی در ساحت طبقه‌بندی علوم و از سوی دیگر، تبیین فلسفه تعلیم و تربیت مبتنی بر آموزه‌های اسلامی است (لک‌زایی، دانشگاه اسلامی، ۳۹). تنظیم مدلی برای ارزیابی و بهینه‌سازی وضعیت فعلی علوم، راهی است که دیر یا زود، برای رفع نیازمندی‌ها و معضلات جوامع بشری و دستیابی به اصلاحات، باید پیموده شود؛ زیرا نه برای جمهوری اسلامی ایران امکان پذیر است که بر مبنای مدل سرپرستی غرب برنامه‌ریزی کند (به دلیل ناهماهنگی آن با نظام ارزشی اسلام) و نه روش‌های موجود می‌تواند پذیرای نظام ارزشی اسلام باشد. پیشنهاد رهبر معظم انقلاب اسلامی مبنی بر حرکت بنیادی در عرصه علم و جنبش نرم‌افزاری حاکی از یک خلأی تئوریک است. به این جهت، نظریه‌ای که بتواند تکامل انسان را هدف قرار دهد و بر مبنای دین، جایگاه علوم محض و علوم انسانی را از مرحله تکوین تا اجتماع به شکلی کارآمد و قاعده‌مند تبیین کند، برای جامعه علمی به خصوص کشورهای اسلامی ضرورت تام دارد؛ چنان که امروز در سایر علوم کاربردی نیز ضرورت کارآمدی همراه با فلسفه در هماهنگ‌سازی عینی اثبات شده است (عطایی، فرهنگ، ۴۸).

سیدحسین نصر می‌گوید: نابسامانی حاکم بر برنامه‌های جدید آموزشی در بیشتر کشورهای اسلامی، تا حد زیادی به سبب فقدان بینش مبتنی بر سلسله مراتب علوم است، که امروزه در نظام سنتی آموزش اسلامی دیده می‌شود. در سنت عقلی اسلام بین رشته‌های گوناگون علمی سلسله مراتب و پیوند متقابلی وجود داشته که نه تنها در قلمرو ایمان و تجربه دینی، بلکه در قلمرو دانش نیز، تحقق وحدت در کثرت را ممکن ساخته است. کشف نظم و ارتباط مناسب بین رشته‌های گوناگون علم، هدف اندیشه‌وران بزرگ اسلام، از متکلمان گرفته تا فیلسوفان، و از عارفان تا مورخان، بوده است؛ بگونه‌ای که بسیاری از آنان نیروی فکری خود را عمدتاً صرف موضوع طبقه‌بندی علوم کرده‌اند. بدین‌سان این موضوع برای درک یکی از ابعاد اصلی سنت عقلی اسلامی و نظام آموزشی اسلام حائز اهمیت است. صرف نظر از آن که این امکان را هم به مدرسان مسلمان عصر حاضر می‌دهد که آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های موجود در برنامه‌های آموزشی فعلی و تقلید کورکورانه آنها از الگوهای غربی را که غالباً بدون برنامه‌ریزی قبلی با میراث نظام مدارس علمیه درآمیخته است، منصفانه مورد نقد و بررسی قرار دهند (بکار، طبقه‌بندی علوم از نظر حکمای مسلمان، ۱۱).

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

قریب به اتفاق کتابداران فاضل ایران در تلاش تطبیق کتابداری ایران، و حتی دانش اسلامی و قواعد طبقه‌بندی آن با کتابداری مطروحه در رده بندی کنگره و دیویی و قواعد فهرست‌نویسی انگلومریکن، و اصول نمایه‌سازی و دستورات انجمن‌های بین‌المللی‌اند که رهبری فکری آنها، در جهت نیل به سوی مدل‌های توسعه رایج در غرب و بسط نظام تکنیک است. ظاهراً توجیه چنین کاری این است که «علم، علم است و محدود به مرز و مکان و حدودی نیست.» و نهایتاً اینکه «علم عقیده بر نمی‌دارد و دانش‌ها فاقد بار ارزشی‌اند.» برخی نیز چنین مناقشه می‌کنند که «نمی‌توان از صفر شروع کرد و تجربیات کتابداری و دانش اطلاع‌رسانی غرب استقرار یافته و کاراست، در حالی که ما از چنین تجربیاتی برخوردار نیستیم.» این یعنی مسلوب الاختیار و مرعوب بودن در برابر وضع موجود. توجیهات، هرچند ظاهراً موجه به نظر می‌رسد، اما به یقین با قدری تامل و بدور از هیاهوی غریزدگان از ناموجه‌ترین دلایل و استنباطات است؛ و در حقیقت حکایت از معاف از تفکر بودن این قوم در اخذ وضع مقابل نظام تکنولوژیک و ارزشی بیگانه می‌کند (مددپور، ماهیت تکنولوژی و هنر تکنولوژیک، ۱۳).

بنابراین ضرورت پی‌ریزی طرحی مبتنی بر اندیشه دینی ضروری است. اما از طرف دیگر تکیه بر طرح‌های قدیمی نیز مشکل‌گشا نمی‌باشد، چراکه هر یک کاستی‌هایی دارند. دلیل این مطلب نیز این است که عوامل متعددی در تفاوت طبقه‌بندی‌های علوم دخیل بوده است؛ از این قبیل: نوع نگرش و جهان‌شناسی خاص هر عالم، موقعیت تاریخی علوم و حوادث اجتماعی و فرهنگی، تحول معرفت‌شناختی و ... آری، طبقه‌بندی علوم متعدد است، زیرا هر طبقه‌بندی، اساسی نظری و بنیانی منطقی-فلسفی دارد؛ لذا هر طبقه‌بندی بر مبنای نظری یک مکتب معین فلسفی پدید آمده، و معیار و ملاک اساسی که هر متفکر برای تعیین موقعیت علوم در فضای منظومه دانش‌ها در نظر می‌گیرد، با دیدگاه و فضای فکری‌اش هماهنگ و دمساز است. بنابراین، از آنجا که طبقه‌بندی‌های غربیان اهداف غایی تمدن دینی را تامین نمی‌کند و از طرف دیگر طبقه‌بندی‌هایی که پیشتر در حوزه تمدن اسلامی صورت گرفته‌اند، علاوه بر کاستی‌های ساختاری که دارند، ناظر به علوم زمانه خود هستند و برای عصر امروز ناکارآمدند، از اینرو ما قصد داریم در این خامه به طرح‌ریزی طبقه‌بندی‌ای جدید بزنیم که در راستای اهداف و غایات تمدن دینی باشد؛ بنابراین این طبقه‌بندی این ویژگی را دارد که ضمن ارائه تفکیک بین علوم، ارزش‌های آنان را نیز رتبه‌بندی می‌کند. این طبقه‌بندی، طبقه‌بندی‌ای توازن‌محور و مبتنی بر اندیشه رشد متوازن علوم است.

## طبقه‌بندی و انگاره رشد متوازن علوم

### ۱-۲- چيستی دانشها

دانشها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. علم

# ششمین کنگره علمی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

۲. فضل؛ که منفعت محله نوعیه مشروع ندارد، مثل: سحر، جادو، شعبده و ...

تعبیری که شهید مطهری برای دانش از نظر قرآن برگزیده «شناخت آیه‌ای» است؛ بر مبنای آن همه عالم آیت و علامت حق تعالی است. علامه جعفری آن را «شناخت تذکری» نامیده است و علامه طباطبایی مفهوم علم را در ادبیات قرآن چنین تعریف کرده: «اصولاً علم در زبان قرآن عبارت است از یقین به خدا و آیات او». اما باید توجه داشت که در قرآن کریم واژه «علم» به صورت جمع به کار نرفته، زیرا علم یکی پیش نیست و آن شناخت حق تعالی و آثار و آیات بی-کران اوست که در آفاق و انفس پراکنده شده؛ جلوه نموده است (مظاهری سیف، معرفت، ۸۱). و طبق تعالیم دینی این علم نوری است که خداوند در قلب آنکه هدایتش را اراده فرموده وارد می‌کند (مجلسی، بحارالانوار، ۱/۲۲۵) و به حکم «انما یخشی الله من عباده العلماء» (فاطر: ۲۷) صاحب خود را به اوج عبودیت می‌رساند.

پیامبر اکرم (ص) نیز فرموده‌اند: «رب ارنی الاشیاء کما هی» (مرتضی، رسائل المرتضی، ۲/۲۶۱). با این بیان حضرت، روشن می‌گردد که ایشان نقطه‌ی نهایی و غایت علم را دستیابی به شناخت و معرفت حقیقی عالم می‌دانند. و حتی به عقیده بنیانگذاران علم جدید نیز هدف اصیل علم شناخت آثار صنع خداوندی است. این یک تفاوت بنیادینی است که در رویکرد قرآن به مسئله علم و دیدگاه جهان معاصر به این مسئله وجود دارد، که عبارت است از "اصل شناخت". دین انسان را به تامل در آفاق و انفس وا می‌دارد تا از لابه‌لای آنها به شناخت و معرفت بیشتری برسد و بر یقین او افزوده شود.

امام خمینی (ره) با اشاره به روایتی از کافی شریف درباره علامت علما و آثار علم، می‌فرماید: «میزان در بینایی عالم آخرت، بینایی بصیرت و قلب است و بدن و قوای آن بکلی تابع قلب و لبّ هستند. لذا علمای مفاهیم و دانشمندان اصطلاحات و عبارات و حافظان کتب و مسفورات، که اهل علم بالله و ملائکه و یوم الاخره هستند، اگر علوم آنها نشانه و علامت است، چرا در قلوب خود آنها تاثیرات نورانیت نکرده، بلکه بر ظلمات قلوب و مفساد اخلاق و اعمال آنها افزوده. قرآن خشیت از حق را از مختصات علما می‌داند (فاطر/۲۶) و لذا هرکس که دارای این خصیصه نباشد از زمره علما خارج است ... اگر کسی دارای علوم رسمیه شد و از این امور خالی است، بداند که حظی از علم ندارد، بلکه از اصحاب جهالت و ضلالت است و در عالم دیگر این مفاهیم و جهالات مرکبه و قال و قیل‌ها برای او حجب ظلمانیه است و حسرت او در روز قیامت اعظم حسرتها است. پس میزان در علم آن است که آیت و علامت و نشانه باشد و خودی و خودیت در آن نباشد و انانیت در محل او محور و نابود شود، نه آنکه باعث نخوت و خودبینی و خودنمایی و تکبر شود» (خمینی، شرح چهل حدیث، ۳۹۲).

در منطق دینی، علمی حقیقتاً علم شمرده می‌شود که نه تنها در دنیا بلکه تا ابد همراه آدمی باشد و لذا ملاصدرا می‌گوید: «در حقیقت، علم چیزی است که جهل به آن در معاد به انسان ضرر برساند.» (ملاصدرا، شرح اصول الکافی، ۲/۳۶). آری، برخی از دانشها تنها در دنیا به درد کسب و کار آدمی می‌آید، حتی ممکن است انسان با آن دانش به دیگران



# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

خدمتی کند و ثوابی هم کسب نماید؛ ولی این علم از آن جهت که علم است پس از مرگ آدمی به کار او نمی‌آید و تنها اعمال و ثواب‌های ناشی از کاربرد دنیوی آن برای آدمی مفید است و لذا علم بودن آن بعد از مرگ زائل می‌شود. اما همین علم اگر به نحوی در اندیشه، خلق و خوی و رفتار آدمی تجلی، و نگرش توحیدی را در وجود آدمی تثبیت کند، از آنجا که این نگرش همواره همراه آدمی است، این علم حتی در قیامت به کار انسان می‌آید (سوزنچی، معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی، ۳۰).

چنانکه از مطالب پیشتر نیز آشکار شد، علم دو پیامد و تاثیر مهم از خود بر جای می‌گذارد:

۱. تاثیرگذاری علم بر عالم (کارکرد معنوی): غفلت‌زدگی و تجاوزگری از ویژگی‌های بارز علوم سکولار است. انسان با این علوم در گام نخست، آیت بودن و نشانگری علم را به فراموشی سپرد و بعد به مصداق آیه «نسو الله فأنساهم انفسهم» (حشر/ ۱۹) خویش را فراموش کرد و پس از آن به طبیعت و جوامع انسانی روی آورد و با غفلت از حقیقت و حقوق آنها، تجاوزگری را پیشه خویش ساخت. علم سکولار با توجه به مبانی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی خود و تفسیر نادرست از هستی، حیات و انسان پیامدهایی چون نسبیت‌انگاری و بحران‌های معرفتی، پوچ‌انگاری، بحران‌های روانی، خلأهای عاطفی، فروپاشی نهاد خانواده، گسست‌های اجتماعی، نابرابری‌های اقتصادی، آمار بالای جرم و جنایت، مفسد اخلاقی و جنسی، روی آوردن به مواد مخدر، مشروبات الکلی و ... برای تأمین خوشی‌های کاذب، خشونت، بحران هویت، از خود بیگانگی، تک‌ساحتی شدن انسان، فقدان ایدئولوژی، تنزل کرامت آدمی، مصرف‌گرایی، بحران معنویت و خلأ اخلاق، قداست زدایی و وحی ستیزی، ارزش‌گریزی، اصالت قدرت، سود و لذت، بردگی مدرن، تغییر هدف دانش و پژوهش، بخل علمی دنیای توسعه یافته، بحران معنویت، شکاکیت، پوزیتیویسم افراطی، درماندگی بشر از پاسخ به سؤالات اساسی حیات و هستی و ... را به دنبال داشته است. اما قرآن با دعوت انسان به علم به معنای شناخت آیه‌ای که خداشناسی و تدبیر در آیات الهی است، خودشناسی عرفانی و عالم‌شناسی ملکوتی را به انسان می‌آموزد و راه شکوفایی و بهبود بهره‌برداری از امکانات وجود خود، طبیعت و جامعه را به انسان می‌نمایاند.

۲. تاثیرگذاری علم بر عالم (کارکرد مادی): امروزه هدف علوم نه در مسیر کشف قوانین طبیعت و نه حتی در جهت بهبود زندگی بشر می‌باشد، بلکه مسیر امروزه علوم تغییر قوانین طبیعت است در جهتی که برای سرمایه‌داران سود بیشتری حاصل شود. علم سکولار بدون آنکه وصول به حقیقت را در دستور کار خود قرار دهد، اقتدار بر طبیعت را هدف گرفته است و با این هدف، مجموعه‌ای از مفاهیم و دانشهایی را به وجود آورد که گرچه در روزمرگی زندگی موثر است، اما در وصول به یقین بی‌نتیجه می‌باشد. لذاست که علم سکولار تنها یک پیامد و ثمره دارد و آن چیزی جز تکنولوژی نیست؛ چراکه ریشه‌های معرفتی و متافیزیکی یک علم و نوع نگاه آن به عالم و آدم، جهت‌گیری و نتیجه آن را تعیین می‌کند. اما همین تکنولوژی به جای اینکه زندگی را معنادار

# ششین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پایه پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

کند، باعث بی‌معنایی، بحران‌های اخلاقی و معنوی و همچنین بحران‌های زیست‌محیطی (از ساخت بمب اتم و سلاح‌های میکروبی و شیمیایی گرفته تا تخریب‌های محیط‌زیست) شده است و پوچ‌گرایی، لذت‌جویی و توسعه‌طلبی را به جای معنویت‌گرایی و تعالی‌طلبی پیشه مردم کرده است و ناکارآمدی خود را در کنترل بحران‌های متعدد جهانی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و به ویژه فرهنگی و اخلاقی نشان داده است. با این رویکرد جدید به علم و بحران‌های تکنولوژیک در پی آن، لزوم تحول در علم و حرکت به سوی علم دینی موضوعیت پیدا می‌کند. اگر کار علمی در پرتو جهان‌بینی الهی انجام شود، نتیجه‌اش در جهت تامین نیازهای مادی و معنوی بشر خواهد بود؛ ولی اگر در پرتو جهان‌بینی سکولار انجام شود، تضمینی بر مخرب نبودن آن نخواهد بود. تاریخ نیز این مطلب را نشان داده است که نظام‌های ارزشی روی جهت‌گیری‌های علوم تاثیر می‌گذارد. از اینرو برای پرهیز از آفات علم و برای هرچه غنی‌تر کردن آن، باید بینش الهی بر عالم حاکم باشد. بینشی که خدا را خالق و نگهدارنده جهان می‌داند، عالم وجود را منحصر به عالم مادی نمی‌کند، برای جهان هدف قائل است و اعتقاد به یک نظام اخلاقی دارد. برخلاف علم سکولار که با خدا کاری ندارد، تنها برای عالم ماده شانیت قائل است، هدف‌دار بودن جهان برای آن مطرح نیست و فارغ از ارزش‌ها است. ترویج علم دینی می‌تواند جهت‌گیری کاربرد علم را تغییر دهد و در نتیجه مفاسد علم جدید را در پی نداشته باشد؛ چراکه ایدئولوژی‌ها و بینش‌های فلسفی مختلف می‌توانند روی کاربردهای علم محدودیت بگذارند و یا آن را به جهات مختلف سوق دهند.

در قرآن نیز دو کارکرد عمده برای علم معرفی شده است:

۱. کارکرد معنوی که عبارت است از معرفت الهی با آثاری که به همراه خود دارد: «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (جاثیه/ ۱۳). پر واضح است که تحصیل این علم متوقف بر پایبندی به اصل "آیه نگری" است. باید عالم را به عنوان نشانه‌ها و آثار او دانست و در جستجوی آن بود.
۲. کارکرد مادی که عبارت است از شناخت هستی به منظور تسخیر آن؛ چنانکه کسی که بهره‌ای از علم برده بود خطاب به حضرت سلیمان فرمود که در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را حاضر می‌کند (نمل/ ۴). و یا علمی که به ذوالقرنین داده شد و کارهای شگرفی را از جمله سد سازی و ... را انجام داد (کهف/ ۸۳-۹۸). از دیگر موارد تولید علم و آموزش صنعت توسط پیامبران الهی می‌توان داوود (ع) بنیانگذار صنعت زره‌سازی (انبیاء/ ۸۰)؛ آموزش صنعت کشتی‌سازی به نوح (هود/ ۳۷)؛ علم ذوب و تکنولوژی مس توسط حضرت سلیمان (سبأ/ ۱۲) و ... را نام برد.

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

بنابراین اگر دانشی یکی از این دو کارکرد (منافع معنوی و یا منافع مادی) را داشته باشد، در زمره علوم قرار می‌گیرد؛ و در غیر این صورت عنوان فضل بر آن اطلاق می‌شود. اما فضل چیست؟ در مورد واژه فضل باید به این نکته توجه داشت که این واژه به دو معنا استعمال می‌شود: یکی «فزونی و بیشتری» (فضل) و دیگری «برتری و والاتری» (فضیلت) و مسامحه و خلط بین این دو مفهوم (فضل و فضیلت)، گاه موجب بروز شبهه و بدفهمی شده است. به عنوان مثال برخی از آیه ۳۴ سوره نساء اینگونه برداشت کرده‌اند که قرآن مردان را از زنان برتر می‌داند؛ حال آنکه قرآن می‌گوید: "الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ". در این آیه قرآن دلیل قوامیت مرد بر زنان را برتری آنان نمی‌داند، بلکه زیادی‌ها و بیشتری‌هایی که به آنان نسبت به زنان داده (شامل توان جسمی، قدرت مدیریتی و ...) می‌داند. همچنین خداوند در آیه ۳۲ سوره نساء می‌فرماید: "و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض؛ چنانکه شاهدیم قرآن از تمنای تفضیل نفی کرده و لذا در این آیه فضل نمی‌تواند به معنای برتری باشد و این تفضیل، در ارزش‌ها نیست و مثال‌های دیگری از این قبیل. در اینجا نیز وقتی از دسته‌ای از علوم تحت عنوان فضل یاد می‌کنیم، مراد همان معنای نخست (فزونی و بیشتری) است. و حتی گاه در روایات از علمی که موجب تعالی انسان نشود به عنوان گمراهی یاد شده است «علم لا یصلحک ضلال و مال لا ینفعک وبال» (لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ۳۳۹) (همچنین رک: روم/ ۶-۷؛ غافر/ ۸۳).

## ۲-۲- سلسله مراتب علوم

سلسله مرتب طولی علوم به چند دسته تقسیم می‌شود:

۱. فلسفه علوم

۲. مبادی و زیرساخت‌های علوم

۳. علوم

## ۲-۲-۱- چيستی فلسفه علم

درباره نیازمندی علوم به فلسفه باید گفت: همه علوم در استواری کاوشهای خود و از راه اثبات وجود موضوع متوقف و نیازمند به فلسفه می‌باشند. و به تعبیر شهید مطهری، این نیازمندی منحصر به این جهت نیست، بلکه جمیع قوانین کلی علمی، قانون بودن و قطعی بودنشان متوقف به یک سلسله اصول کلی است که فقط فلسفه می‌تواند عهده‌دار صحت آن اصول باشد (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۳۰/۱). و بطور کلی مبانی و مفروضات علوم طبیعی در فلسفه پی‌ریزی می‌شود و آنان در چهار مورد از جمله: اثبات موضوع، اثبات مبادی تصدیقی، احتیاج به فلسفه در کلیت و ضرورت قوانین، و تعیین روش و جهت علم از فلسفه تغذیه می‌گیرند (مصباح یزدی، شرح الهیات شفا، ۱/ ۱۶۰).

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی بایپیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

عالمان هر علم چهار گروهند: در راس این هرم فیلسوف علم قرار دارد (که مسائل بنیادی علم را جواب می‌دهد)؛ بعد دانشمندان (که تولید علم می‌کنند برای رده‌ی پایین‌تر خود)؛ سپس تکنولوژیست‌ها (که برای رده‌ی پایین‌تر از خود تولید فناوری می‌کنند) و در قاعده این هرم تکنسین‌ها جای می‌گیرند. اما کار فیلسوف علم چیست؟ و به تعبیر بهتر فلسفه علم چیست؟

فلسفه مضاف عبارت است از دانش مطالعه فرانگر/عقلانی احوال و احکام کلی یک علم یا رشته علمی (همچون علم جامعه‌شناسی و علوم انسانی) یا یک هستومند دستگاواری انگاشته حقیقی یا اعتباری (مانند جامعه و علم). بر این اساس قلمرو فلسفه مضاف، آن دسته از مسائل هر مضاف الیه است که دارای قابلیت مطالعه عقلانی‌اند، مثل مطالعه عقلانی تاریخ و تطورات علوم (خسروپناه، فلسفه‌های مضاف، ۱/ ۳۳). چنانکه آلن راین در تعریف فلسفه علم می‌نویسد: «فلسفه علم پژوهشی درجه دوم است که به تبیین و تحلیل عقلانی روشها و محصولات تحقیقات درجه اول (درباره عینیات) می‌پردازد». (راین، فلسفه علوم اجتماعی، ۲۹). البته برخی (بهشتی، قیسات، ۳۹ و ۴۰) نیز مباحث تاریخی را هم در زمره مباحث فلسفه‌های مضاف قرار می‌دهند. این اختلاف از اینجا ناشی می‌شود که برخی فلسفه‌های مضاف را از نظر روش، تنها متکی بر روش عقلی و فلسفی می‌دانند؛ اما برخی دیگر فلسفه‌های مضاف را ناظر بر پرسش‌های بنیادین و اساسی معطوف به مضاف‌الیه خود می‌دانند؛ که با پذیرش دیدگاه دوم، فلسفه مضاف علاوه بر روش عقلی، روشهای مختلف نقلی و تجربی را نیز شامل می‌شود.

«فلسفه علم» از شاخه‌های فلسفه مضاف و از علوم درجه‌ی دوم است. توضیح اینکه دانش در میان بشر به دو گونه توسعه یافت: توسعه عرضی و توسعه طولی. توسعه عرضی سبب شده تا امروزه در حوزه‌های بسیار تخصصی، دانشهای فراوان داشته باشیم و هر دانشی در بسط تاریخی خود به شاخه‌های متعددی تجزیه شود و علوم متعددی ظهور کنند. اما مراد از توسعه طولی، ظهور دانش ناظر به دانش دیگر است. مطالعه بدن انسان، موضوع پزشکی است و فلسفه پزشکی به عنوان معرفت درجه دوم، به پزشکی ناظر است. با پیشرفت علوم در مغرب زمین، توسعه طولی علوم نیز گسترش یافت و به شکل معرفت نوینی به نام فلسفه علوم درآمد و با مرور زمان، خود توسعه عرضی یافت و شاخه‌های مختلف دانش-شناسی چون منطق علم، روانشناسی علم، جامعه‌شناسی علم، تاریخ علوم و ... ظهور کردند.

فلسفه علم، عبارت از تبیین اصول و مبانی، و به اصطلاح «مبادی» علم دیگر است. و بعضا مطالبی از قبیل تاریخچه، بنیانگذار، هدف، روش تحقیق، سیر، تحول آن علم نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ نظیر همان مطالب هشتگانه‌ای که سابقا در مقدمه کتاب، ذکر و به نام «رؤوس ثمانیه» (تعریف، موضوع، فایده، مؤلف، ابواب و مباحث، مرتبه، غرض، نحوه تعلیم) نامیده می‌شده است (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ۱/ ۶۸). به دیگر سخن در فلسفه علم خود علم را به عنوان یک موضوع، مورد بحث قرار می‌دهند. و سؤالاتی از این قبیل را دنبال می‌کنند: این علم چگونه پیدا شده است؟ چه تحولاتی در آن پدید آمده است؟ عواملی که موجب این تحول شده است چه می‌باشند؟ روشهایی که در این علم به کار

گرفته شده چه روشهایی هستند؟ و احیانا قضاوت درباره اینکه کدام روش صحیح است و کدام روش صحیح نیست؟ (مصباح یزدی، دروس فلسفه اخلاق، ۱۰). لذا فلسفه‌ی یک علم، علم دومی است که به پیش‌فرض‌های علم اولیه می‌پردازد.<sup>۱</sup>

باید دانست که فلسفه علم نقش بسزایی را در جهت‌دهی کلان علوم دارد. به عنوان مثال: اگر ماکیاول می‌گوید: «انسان چه می‌کند، نه اینکه چه باید بکند»، ریشه در نوع نگاه وی به مقوله علم و قدرت دارد. علوم در گذشته دستوری و انشائی تلقی می‌شدند و دانشمندان سعی داشتند در مورد «آنچه باید باشد» بحث کنند، اما علوم موجود در عصر حاضر، بیشتر روی آنچه هست؛ دور می‌زند و به‌طور توصیفی مطرح می‌شوند و چندان اعتنائی به «کشف حقیقت» (چنانچه در روش پیشینیان مطرح بود) ندارند و دانشمند تلاش دارد که روابط حاکم میان پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را دریابد و آن را توضیح دهد. این روش «موضوعی» گرچه در مورد علوم طبیعی و زیستی کارآئی دارد و می‌تواند آدمی را با جزئیات بسیار دقیق طبیعت و حیات آشنا سازد و طبیعت را در قلمرو تسخیر انسان قرار دهد و آثار با ارزشی در زمینه علم و صنعت و تکنولوژی به بار بیاورد؛ اما در زمینه علوم انسانی - گرچه در به دست آوردن ویژگیهای موضوع در قلمروهای حیات انسانی، بسیار مفید است-، اما در اصلاح نابسامانیهای اجتماع انسان عقیم می‌باشد و گاهی احیانا همین روش به نتایج حادّ تهدیدکننده در حیات جمعی انسانی، منتهی شده است. مگر پیدایش نظر «داروینیسیم اجتماعی» نتیجه علم‌گرایی تخصصی و جزئی‌نگری نبود که به پیدایش فاشیسم و جنگ جهانی دوم منجر شد! اگر علم اقتصاد یا جامعه‌شناسی در تحقیقات خود اهداف انسانی را دنبال نکنند، پس چگونه می‌توان با بهره‌گیری از این علوم، با پدیده شوم «فقر» مبارزه کرد و یا چگونه می‌توان با تبعیض نژادی و رفع نابرابریهای قومی، بهره گرفت؟! و به هر حال این سؤال هنوز به قوت خود باقی است که آیا باید «علم همواره بی‌طرف باشد» (که البته در مرحله تحقیق باید چنین باشد) یا جهت‌دار؟ و آیا دانشمند متعهد می‌تواند، اصلاح‌گر نابسامانیهای حیات اجتماعی انسان باشد؟! به عبارت دیگر آیا باید علم تنها به بشر «قدرت» افزایش دهد، چنانکه پیشقراوالان متد حس‌گرایی مانند راجر بیکن و جان لاک بر آن پای می‌فشرده‌اند، یا باید علم، آدمی را به «حقیقت» برساند و انسان پیش از آن که به وسیله علم قدرتمند باشد (که توانا بود هر که دانا بود) باید خود، فرهیخته شود که علم را نیز ابزار رسیدن به افزون‌طلبی خود قرار ندهد؟! این سؤال و سوالاتی از این قبیل به قلمرو فلسفه علم مربوط می‌شود (ثقفی، درسهایی از مکتب اسلام، ۵۰۳).

## ۲-۲-۲- چيستی علوم زیرساخت

علاوه بر این درباره مبادی و زیرساخت‌های علوم و به عبارت دیگر علوم آلی یا ابزاری، باید گفت: ما برای علوم متناسب با روش آنها (عقل، نقل، تجربه) علمی مقدماتی را ذکر کردیم، که این علوم مقدماتی از این قرارند:

<sup>۱</sup> برای مشاهده تعاریف مختلف فلسفه علم رک: لازمی، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ۱.

۱. منطق (برای علوم عقلی)

۲. زبان (برای علوم نقلی-استنادی)

۳. ریاضی (برای علوم تجربی)

اما در این باره بیان چند نکته ضروری است:

۱. مراد از اینکه منطق مقدمه علوم عقلی است و یا زبان برای علوم نقلی است و همچنین ریاضی برای علوم تجربی؛ این نیست که این مقدمات در دیگر علوم کاربردی ندارد، بلکه مراد این است که این مقدمات با این علوم ارتباط وثیق تری را دارند و این علوم وابستگی شدیدی نسبت به این مقدمات دارند.

۲. برخی زیست‌شناسی را نیز به این سه اضافه کرده‌اند. با این رویکرد ما دو نماینده برای علوم تجربی خواهیم داشت: یکی ریاضی (مقدمه علوم تجربی انسانی و علوم تجربی طبیعی) و دیگری زیست‌شناسی (مقدمه علوم تجربی زیستی). اما ما زیست‌شناسی را از این علوم حذف کردیم، تا برای هر دسته از علوم یک نماینده داشته باشیم و از طرف دیگر زیست‌شناسی مقدمه برای تمام علوم تجربی نیست، بلکه مقدمه علوم تجربی زیستی است و در علوم تجربی انسانی (با توجه به تبیین مورد نظر ما از تمایز علوم انسانی و زیستی) و علوم تجربی طبیعی کاربردی ندارد.

۳. این سه علوم آلی با توجه به رویکرد مشهور بیان شده است؛ اما اگر ما مبتنی بر تمایز روشی بخواهیم علوم کشفی-شهودی را نیز به این سه اضافه کنیم، باید «تزکیه نفس» را نیز به عنوان مقدمه و زیرساخت علوم کشفی-شهودی در جدول جای دهیم.

۴. برای اینکه جایگاه هر یک از این علوم مقدماتی در بین زیرشاخه‌های علوم مشخص باشد، نام این علوم در زیرشاخه‌های مربوطه نیز گنجانده شده است.

## ۲-۳- چپستی علوم

### ۲-۳-۱- برش اول علوم

با تقسیم‌بندی جهان به کشورهای مسلمان و غیر مسلمان، همه درمی‌یابند که این تقسیم‌بندی از جایی که به اعتلای اسلام و مجد و عظمت مسلمانان اعتقاد داشته برآمده است. همچنین تقسیم ملل جهان به توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته، حکایت از آن آرمان اعتقادی که در پشت این تقسیم‌بندی نهفته است می‌کند و نشان می‌دهد که در پیش راه اندیشه و خواسته‌های انسان امروز آرمان توسعه‌یافتگی قرار گرفته است که به مثابه سرزمین افسانه‌ای و پر راز و رمز و پر جاذبه‌ای انسانها را به جانب خویش می‌کشد و معیار این توسعه یافتگی درآمد سرانه و مصرف است. این سنت پسندیده که در آغاز

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پایه پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

هر کار تحقیقی و پژوهشی نخست به تعریف شاخص‌ها می‌پردازند، از همین جا برآمده که این تعریف‌های اولیه، راهبر انسان به سوی نظام ارزشی و میزانی است که با آن به پدیده‌های اطراف خویش نظر می‌کند و درباره آنان به داوری و قضاوت می‌نشیند. بنابراین، قبل از اینکه ما هر تقسیم‌بندی یا طریقی را بپذیریم، باید به پشتوانه آن نظر کنیم و ببینیم که آیا با نظام اعتقادی (مکتب) ما انطباق دارد یا خیر.

با این مقدمه باید گفت: علوم به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱. علوم تعالی طلب؛ که موضوع آنها خدا (و قول او) و انسان (و افعال او) است.

۲. علوم توسعه طلب؛ که موضوعشان طبیعت است.

اما درباره چرایی دوگانه‌محور بودن برش اول علوم باید گفت:

تقسیمات علوم به عقلی و نقلی، حکمت به نظری و عملی، عالم به دنیا و آخرت و مانند آن، همه نشان از نوع نگاه واضعان طبقه بندی علوم به کل جهان در اولین برش آنان دارد و هر نوع طبقه بندی علوم بر منطق نظری صاحب آن استوار است. به عبارت دیگر پشتوانه هر تقسیم‌بندی علوم، اصول فکری حاکم بر ذهن پدیدآورنده آن و نشان‌دهنده نوع نگاه وی به جهان و انسان است. هر طبقه بندی نشان از پیش‌فرض‌هایی دارد که واضع آن بدان پایبند است. اگر رویکرد پدیداری در درجه اول اهمیت برای واضع طبقه بندی باشد، او برش اولیه طبقه بندی خود را از اصلی‌ترین و آغازی‌ترین تقسیم‌بندی شروع کرده است و اگر با نگاه پنداری به جهان بنگرد، کار خود را از شناخت ذهنی شروع می‌کند و یا ممکن است دغدغه برخی (مثل زیست‌شناسان) بررسی ساختار موجودات باشد و لذا طبقه بندی خود را بر این اساس طراحی می‌کنند و یا رفتارشناسان طبقه بندی خود را بر محور رفتار یا فعل و انفعالاتی که موجودات و بویژه موجودات زنده با هم دارند، طراحی کنند. بنابراین دانشمندان در طبقه‌بندی‌های خود، دیدگاه کلی‌نگر (جهان‌بینی یا جهان‌شناسی) یا به تعبیری وحدت‌محور خویش را ابراز می‌کنند (فدایی، طرحی نو در طبقه بندی علوم، ۶۱).

به قول کاوزنیک «اولین برش در تقسیم یا طبقه‌بندی بسیار مهم است و بیانگر نوع و توجه واضع آن طبقه‌بندی به جهان و جهانیان است و به تعبیر دیگر طبقه‌بندی راه‌نگریستن به موجودات است». اولین برش به مقدار زیادی می‌تواند نوع نگاه و نگرش واضعان طبقه‌بندی را تبیین کند و چه بسا اگر در طبقه‌بندی خود پیش‌رفته باشند، همین نگرش را ادامه داده‌اند (فدایی، طرحی نو در طبقه بندی علوم، ۶۴).

در طبقه بندی مد نظر ما، علوم به دو دسته علوم تعالی طلب و علوم توسعه طلب تقسیم شده‌اند؛ بدین صورت،

علوم:

۱. تعالی طلب

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پایه پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

i. فلسفه

ii. الهیات

iii. علوم انسانی (استنادی و تجربی)

۲. توسعه طلب

i. علوم طبیعی نظری

ii. علوم طبیعی عملی

iii. علوم صناعی

در ابتدا باید توضیح داد که مراد از این تقسیم‌بندی این نیست که مثلاً برخی علوم صرفاً به توسعه می‌اندیشند و در تعالی کاربردی ندارند و یا بالعکس. بلکه مراد این است که برخی علوم با تعالی‌طلبی ارتباط وثیق‌تری دارند و اصالتاً برای رشد و تعالی انسان وضع شده‌اند و موضوع خود را خدا و انسان قرار داده‌اند. اما برخی علوم دیگر، نه برای تعالی فطرت انسان، بلکه در اندیشه توسعه طبیعت او هستند؛ که اگر با اندیشه «آیه نگر» به آنها پرداخته شود، زمینه تعالی انسان را نیز فراهم می‌کنند. لذا تعالی‌طلبی نقطه کمال این علوم به شمار می‌رود و وابسته به اغراض عالمان این علوم است، اما مسائل این علوم چنین اقتضایی را ندارد. این مطلب را در دیگر طبقه‌بندی‌ها نیز باید مورد توجه قرار داد و لذا نباید آنها را متهم به نوعی تسامح و قصور کرد. به عنوان مثال درباره طرح ارسطو می‌توان پرسید: آیا در حکمت عملی، نظر و اندیشه مطرح نیست؟ و یا از گروهی که علوم را به عقلی و نقلی تقسیم کرده‌اند، می‌توان پرسید که آیا در علوم عقلی، نقل مطرح نیست و متقابلاً در علوم نقلی، عقل دخالت ندارد؟ یا آنهایی که علوم را به دنیا و آخرت تقسیم کرده‌اند، آیا بین دنیا و آخرت می‌توان تفاوتی قائل شد؟ آیا دنیا و آخرت در ارتباط با یکدیگر نیستند؟ آیا آخرت ادامه دنیا نیست؟ چگونه می‌توان علوم دنیایی را از علوم آخرتی جدا کرد؟ و یا آنهایی که علوم را به علوم اوائل و علوم اواخر تقسیم کرده‌اند و در واقع یک تقسیم‌بندی زمانی کرده‌اند، می‌توان سوال کرد: آیا علوم مربوط به اوائل در علوم اواخر تأثیر و نفوذی ندارد؟ و ... بنابراین مراد اصحاب طبقه‌بندی از تقسیمات خود، این بوده است که هر کدام از این علوم با کدامیک از تقسیمات دوگانه ارتباطی وثیق‌تر و پیوندی عمیق‌تر را برقرار می‌کنند.

اما ضرورت و فایده این تقارن چیست و آیا این نوع رویکرد حالتی تصنعی ندارد؟ باید دانست که اشکال تصنعی بودن طبقه‌بندی‌ها به برخی دیگر نیز گرفته شده است. مثلاً امپری علوم را به دو دسته علوم طبیعی و علوم انسانی تقسیم کرده است. به وی اشکال شده که: این طبقه‌بندی مشکل و غامض است و بیشتر تصنعی و قرینه‌سازی در آن رعایت شده است (شاله، شناخت روش علوم، ۶۰). حال اینکه در جواب، باید خواننده را بدین نکته توجه داد که:



# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

وحدت علوم در سراسر زمانها نخستین و مهمترین اندیشه الهام یافته بوده و در پرتو همین اندیشه علوم مختلف مورد درس و بحث قرار می‌گرفته است. لذا به علوم گوناگون همچون شاخه‌های یک درخت نظر می‌کردند که رشد می‌کند و موافق با ماهیت همین درخت برگ و بر می‌دهد. درست به همان صورت که شاخه درختی به صورتی نامحدود رشد نمی‌کند، همینطور هم هر علم باید تا حدی تعلیم شود و از آن تجاوز نکند. مولفان قرون وسطایی اسلام دنبال کردن شاخه‌ای از علم را در خارج حدود مقرر آن - که نتیجه آن ویران شدن هماهنگی و نسبت میان اشیاء است - کار بیهوده و حتی نامشروع می‌دانستند و می‌گفتند بدان می‌ماند که یکی از شاخه‌های درخت به صورت نامحدود نمو کند که نظم و آهنگ درخت را برمی‌اندازد. وسیله‌ای که با آن نسبت و هماهنگی علوم محفوظ می‌ماند، طبقه‌بندی علوم بود که مسلمانان به آن توجه فراوان داشتند و بدین وسیله چشم انداز و وضع هر علم در داخل طرح کلی معرفت پیوسته در مقابل نظر قرار می‌گرفت (نصر، علم و تمدن در اسلام، ۴۵).

با این مقدمه باید گفت: در هر طبقه بندی باید دقیقترین تقارن حکمفرما باشد و این خصیصه، برخلاف آنچه ممکن است تصور شود، نشانه مصنوعی بودن طبقه‌بندی نیست، بلکه بر اعتبار طبیعی آن دلالت دارد. با توجه به همین تقارن، برای اینکه طبقه‌بندی علوم جدید آینده را نیز در بر بگیرد، حتی می‌توان میان حقایق جزئی مناسباتی برقرار کرد تاکنون ناشناخته بود (فروند، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ۱۹).

نکته دیگر اینکه: طبق مدلی که غربیان ارائه می‌دهند، سلسله مراتب علوم اینگونه خواهد بود:

۱. علوم پایه (زیرساخت)

۲. علوم تجربی (اصل)

۳. علوم انسانی (فرع و تابعی از علوم تجربی)

بازگشت این تفکر به دوره رنسانس است که احساس می‌شد علم و پیشرفت متکی به داده‌های تجربی است، لذا علمی مثل فلسفه را، نه مادر بلکه حکم خادم علوم دانستند. کانت حصر معرفت در معرفت تجربی را نهادینه کرد و شناخت عالم را تنها به روش تجربی ممکن می‌دانست و بعدها پوزیتیویست‌ها بر آن اصرار ورزیدند. لذا همواره آنچه به عنوان علم معرفی می‌شد، علوم طبیعی‌ای بودند که به روش تجربی حاصل آمده بودند و امثال آگوست کنت و دیگران خواستند علوم انسانی و اجتماعی را با همان الگوی علوم طبیعی تجربی سامان دهند و از اینرو موج پوزیتیویسم در علوم انسانی رواج یافت.

باید توجه داشت که: هر تمدنی - اعم از مادی یا الهی - خروجی و محصول سه عنصر ارزش، بینش و دانش که به صورت مقوم با یکدیگر پیوند خورده‌اند، قلمداد می‌گردد. با اینکه هر یک از این سه عنصر را می‌توان به صورت مشاع در عرصه تمدن یا جامعه یافت، سهم آنها الزاما برابر نیست و بسته به نوع حرکت جامعه یا جهت حاکم بر تمدن، جای هر

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پایه پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

یک از عناصر ارزش، بینش و دانش تغییر می‌یابد؛ چه اینکه در یک جامعه الهی، ارزش و باید و نباید منبعث از وحی، مدار حرکت اجتماع و شهروندان آن است؛ و در یک جامعه التقاطی، بینش و عقل ممزوج با خودبنیادی و خداخواهی مبنای دو عنصر دیگر به حساب می‌آید؛ و بالاخره در یک جامعه مادی، دانش عمل‌گرا و تجربه‌مدار باید و نبایدها و نظام فکری اجتماع را سمت و سو می‌دهد و نقطه حرکت بینش و ارزش مادی است. در حقیقت این دانش مادی است که محور دو بعد دیگر در تمدن غیرالهی محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که ابعاد دیگر وظیفه دارند اقتضائات حوزه دانش را پیگیری کنند (رضایی، مهندسی تمدن اسلامی، ۱۶۴).

اما در مدلی که ما ارائه می‌دهیم، وضعیت بدینگونه خواهد بود:

۱. علوم عقلی و نقلی «فلسفه و الهیات» (زیرساخت)
۲. علوم انسانی (اصل و مبتنی بر نظام معرفتی الهی)
۳. علوم طبیعی نظری و عملی (فرع و تابعی از علوم انسانی)

علاوه بر تمامی مطالب پیشتر گذشته، نکته مهم دیگری که اهمیت علوم انسانی را دو چندان می‌کند، بومی‌سازی علوم است. برای ارتقای علمی در یک جامعه، اولویت توسعه دانش را باید در حوزه انسانی قرار داد؛ چراکه تاسیس و توسعه علم بومی بدون راهبری علوم انسانی مسیر و ممکن نیست. اگر ما خواهان پیشرفت در علم و صنعت و تکنولوژی هستیم باید علوم انسانی و خصوصا نظام فلسفی خود را سامان دهیم و اگر علوم انسانی در این مسیر حرکت نکنند؛ کل جریان علم (اعم از حوزه فنی، پایه یا انسانی) به سمت علم بومی سیر نمی‌نماید. در حوزه علوم انسانی که دانش راهبردی است اگر ما نتوانیم علوم انسانی متناسب با نیاز جامعه را بسازیم، آنچه را که به اسم علم ترویج می‌دهیم ما را به سمت دلخواه هدایت نخواهد کرد. در بخشی از بیانیه تحلیلی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم پیرامون ضرورت‌ها و راهبردهای تحول در علوم انسانی اینگونه آمده است:

"جایگاه برجسته علوم انسانی و اجتماعی در مقایسه با سایر دستاوردهای علمی و تکنولوژیک غرب، در روند تحولات تمدنی و مدیریت توسعه اجتماعی بر کسی پوشیده نیست. حتی توفیق آنها در علوم پایه، مهندسی، پزشکی و ... و نیز فناوری‌های وابسته به آن، مرهون مهندسی و مدیریت انسانی می‌باشد که خود محصول به کارگیری علوم انسانی است. همین نقش محوری سبب شده تا غرب نوعی انحصارگرایی علمی در محدوده علوم انسانی و اجتماعی ایجاد نماید. درک تعارضات جدی آنها با مبانی اسلامی از یک سو و توجه به ناکارآمدی آنها در کنترل بحران‌های متعدد جهانی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و به ویژه فرهنگی و اخلاقی غرب، در کنار عدم قدرت پیش‌بینی، کنترل و هدایت درست مسائل و نیازهای داخلی کشور و کشاندن نظام به سمت چالشهای اجتماعی از سوی دیگر، شواهدی است که از اولویت ضرورتی قطعی و غیر قابل اغماض به نام «تحول علوم انسانی و اجتماعی» در شرایط کنونی حکایت می‌نماید."

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپیوشرف؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

جهان بینی مادی به کار گرفته شده در ادبیات توسعه، برنامه ریزی جامعه را به سمت تأمین نیازهای مادی سوق می دهد و به دلیل وابستگی تأمین نیازهای مادی به علوم پایه و تجربی در طبقه بندی علوم نیاز کمتری به علوم انسانی احساس می شود. پس اولین عامل موثر در تعریف جایگاهی فرعی برای علوم انسانی در طبقه بندی علوم، نوع جهان بینی غرب است؛ که نتیجه اش تعریف اهمیت بیشتر برای علوم پایه و علوم تجربی است. از طرف دیگر به علت طراحی برنامه های توسعه کشور بر اساس الگوهای توسعه غربی (طرحی مدون و آماده)؛ علوم انسانی به عنوان نیازی اصلی و اساسی در احیای تمدن اسلامی احساس نمی شود و در نقشه جامع علمی کشور اولویت ها بر مبنای این نوع از طبقه بندی تنظیم شده است؛ حال اینکه این نوع طبقه بندی علوم با نیازهای جامعه ای که غایتش تعالی و کرامت انسان است، در تعارض است؛ چراکه در نظام اسلامی نمی توان تولید و تأمین نیازهای مادی را محور فعالیت های اجتماعی قرار داد.

در نظام الهی اولویت با نیازهای معنوی است که نیازهای عمیق تر آدمی به شمار می روند و تمدنی که اصالت را به آرامش می دهد باید به دنبال رشد انسانها و تعالی آنها باشد، که در این صورت علوم انسانی از اهمیت ویژه ای برخوردار می شوند؛ برخلاف تمدنی که اصالت را به آسایش می دهد که در اینجا نیازهای مادی مد نظر قرار می گیرند و علوم فنی و تجربی اهمیتی دو چندان را به خود اختصاص می دهند و این رویکرد سعادت آفرین نخواهد بود. حال اینکه بی توجهی به علوم انسانی باعث بی معنایی، بحران های اخلاقی و معنویتی و همچنین بحران های زیست محیطی (از ساخت بمب اتم و سلاح های میکروبی و شیمیایی گرفته تا تخریب های محیط زیست) شده و پوچ گرایی، لذت جویی و توسعه طلبی را به جای معنویت گرایی و تعالی طلبی پیشه مردم کرده است و ناکارآمدی خود را در کنترل بحران های متعدد جهانی در حوزه های مختلف اقتصادی، سیاسی و به ویژه فرهنگی و اخلاقی نشان داده است. امروزه ما شاهدیم، تکنولوژی یک ترین کشورهای دنیا مثل ژاپن و آمریکا، بیشترین آمار خودکشی را دارند و مرفه ترین کشورهای دنیا مثل سوئیس و ...، بیشترین بیماران روانی را. چراکه علوم امروز در ذات خود با یک مشکل روبروست و آن این است که تک ساحتی بوده و فقط به نیازهای مادی بشر توجه دارند.

لذا مبنا قرار گرفتن مدل مادی جهان بینی باعث تبعی شدن نیاز کشور به علوم انسانی شد و علاوه بر تضعیف جایگاه علوم انسانی این علوم، پژوهشهای متأثر از پژوهشهای مطرح در علوم پایه و علوم تجربی است. استفاده از پیش فرضهای علوم پایه و علوم تجربی در علوم انسانی و استفاده از روش تحقیق حسی-متناسب با علوم پایه و علوم تجربی- در تولید نظریات و تئوری های علوم انسانی موجب تأثیرگذاری علوم تجربی بر علوم انسانی شده است و لازمه به کارگیری روش تحقیق حسی در علوم انسانی، نگاه ماشینی به انسان و مطالعه انسان و جامعه به عنوان یک پدیده حسی قابل کنترل است.

حال از آنجا که علوم گوناگون همچون شاخه های یک درختند و به همان صورت که شاخه درختی به صورتی نامحدود رشد نمی کند، همینطور هم هر علم باید تا حدی تعلیم شود و از آن تجاوز نکند. از اینرو سعی کردیم طبقه-

بندی‌ای ارائه دهیم تا بر پایه‌ی آن یکی از شاخه‌های درخت دانش به صورت نامحدود نمو نکند تا نظم و آهنگ درخت برهم ریزد. چراکه وظیفه طبقه‌بندی است که هماهنگی علوم را حفظ کند. بنابراین علوم را به دو دسته تعالی طلب و توسعه طلب تقسیم کردیم و در این طبقه‌بندی به دلیل شرافت علوم تعالی طلب، اولویت و فضیلت را به این علوم داده‌ایم، بدین دلیل:

۱. شرافت موضوع: علوم تعالی طلب موضوعشان خدا و انسان است؛ اما علوم توسعه طلب موضوعشان طبیعت است
۲. شرافت غایت: غایت علوم تعالی طلب، رشد و تعالی فطرت انسان است؛ اما غایت علوم توسعه طلب، توسعه و پیشرفت طبیعت انسان است.
۳. درجه سودمندی و میزان نیاز: از آنجا که فلسفه خلقت، رشد و تعالی انسان است و از طرف دیگر نگاه ما به علوم نگاه «آیه نگری» است؛ بنابراین علوم تعالی طلب در مرتبه بالاتری از سودمندی و در درجه اول اولویت نیاز ما قرار دارند.<sup>۱</sup>

## ۲-۳-۲- برش علوم تعالی طلب

### ۲-۳-۱- چيستی علوم تعالی طلب

علوم تعالی طلب:

۱. فلسفه

I. مابعدالطبیعه

II. معرفت شناسی

III. منطق

IV. نظریه اخلاق

<sup>۱</sup> در اندیشه فارابی نیز جایگاه هر علمی را مرتبه خاص آن، در سهمی که در کمال معرفت آدمی به خداوند و کمال نفس تا مرحله خداگونه شدن مستقیم یا غیر مستقیم او دارد، تعیین می‌کند. علم الهی سودمندترین علم است؛ زیرا درباره خداوند، خیر متعالی و موجودات مجرد نزدیک به خداوند بحث می‌کند. معرفت به خداوند بخاطر خود آن علم جستجو می‌شود، زیرا سعادت حقیقی انسان را تشکیل می‌دهد. از نظر فارابی سودمندترین علوم آنهایی نیستند که بیشترین منافع مادی را داشته باشند، بلکه علمی هستند که برای رسیدن به کمال عقلانی و معنوی اجتناب ناپذیرند و در این راه بیشترین سهم را دارند. علم ریاضی و علم مدنی، پس از علم الهی سودمندترین علوم به شمار می‌آیند. ریاضیات مناسب‌ترین علم در به کمال رسیدن عقل نظری است، بگونه‌ای که توان آن را در شناخت موجودات مابعدالطبیعی به واسطه یقین برهانی افزایش می‌دهد. اما علم مدنی از علم ریاضی مهم‌تر و سودمندتر است. علم مدنی به کمال غایی انسان می‌پردازد و در صدد تمایز میان سعادت حقیقی و خیالی برمی‌آید و می‌کوشد تا راهها و ابزارهایی را که از رهگذر آنها سعادت حقیقی ممکن می‌شود، شناسایی کند و شرح دهد (بکار، طبقه بندی علوم از نظر حکمای مسلمان، ۱۴۲).

V. زیبایی شناختی

VI. فلسفه‌های مضاف (فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، فلسفه دین، فلسفه عرفان، فلسفه هنر، فلسفه

علوم انسانی، فلسفه الهیات، فلسفه علوم تجربی طبیعی، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه فیزیک، فلسفه شیمی، فلسفه زیست شناسی، فلسفه سیاست، فلسفه جامعه شناسی و ...)

۲. الهیات

I. علوم آلی یا ابزاری

i. اصلی، شامل: تفسیر و حدیث.

ii. فرعی، شامل: علوم قرآن، اصول فقه، علم درایه، فقه الحدیث، علم رجال و ...

II. علوم اصیل دینی:

i. کلام

ii. اخلاق

iii. فقه

III. مطالعات عام دین پژوهی؛ شامل: روان شناسی دین، جامعه شناسی دین، زبان شناسی دین، فلسفه

دین، تاریخ ادیان و ...

۳. علوم تاریخی-استنادی (تاریخ و زیرشاخه‌های آن، لغت شناسی، دستور زبان، جغرافیای تاریخی و ...)

۴. علوم تجربی انسانی

I. علوم انسانی فردی (روان شناسی و زیرشاخه‌های آن)

II. علوم انسانی اجتماعی (مدیریت، سیاست، مردم شناسی، حقوق، جامعه شناسی، علوم نظامی،

تعلیم و تربیت، اقتصاد<sup>۱</sup> و ...)

III. علوم انسانی طبیعی (بیولوژی، فیزیولوژی، تشریح، پزشکی، پیراپزشکی، آسیب شناسی و ...)

IV. علوم انسانی صناعی (ادبیات، هنرهای زیبا و ...)

<sup>۱</sup> قرار دادن علم اقتصاد در زمره علوم انسانی اجتماعی، مبتنی بر این تعریف است که موضوع علم اقتصاد را رفتارهای اقتصادی انسان و جامعه -و نه پدیده- های اقتصادی (دریافتی ماشینی از علم اقتصاد)- بدانیم و لذا با توجه به تاثیرگذاری جهان بینی و نظام ارزشی بر تبیین رفتارهای انسان، نمی توان علم اقتصاد را جهان شمول دانست.

ما در بین علوم تعالی طلب سه دسته علوم را مشاهده می‌کنیم:

۱. علوم عقلی، که موضوعش وجود (خدا) است
۲. علوم وحی‌ای که موضوعش قول خداست
۳. علوم انسانی که انسان (رفتار شخصی و جمعی انسان، و آثار گذشته و حال و آینده‌ی او) موضوع مطالعه آنهاست.

در اینجا ممکن است دو سوال پیش بیاید که بدانها پاسخ می‌دهیم:

## ۲-۲-۳-۲- رابطه پزشکی و علوم انسانی

چرا پزشکی در زمره علوم انسانی قرار داده شده است؟

علوم انسانی، امروزه جسمیت را معتبر می‌داند و قصد اصلی آن غلبه بر نظریه دوگانگی سنتی روح و جسم است (مولر، تاریخ روانشناسی، ۲۰/۲). این امر به انگیزه‌های مختلفی صورت گرفته است، مثل: غلبه دقت‌های کمی بر تحقیقات علوم انسانی، داروین‌یسم و ... مبنای علوم غربی، تقلیل جایگاه و منزلت آدمی به درجه حیوان است؛ زیرا انسان بنابر دانش زیست‌شناسی، حیوانی است که فقط بر روی دو پا راه می‌رود؛ البته ضریب هوشی بالاتری از دیگر حیوانات دارد. لذا ایشان به دنبال به دست آوردن قواعد انسان‌شناسی حیوانی در جوامع هستند. اساساً مدرنیسم غیر از تبیین حیوانی انسان نیست. در دوران مدرن، تقلیلی را در روش‌شناسی به کار گرفتند و انسان را به حیوان تقلیل دادند و بعد به انسان‌شناسی پرداختند و چنین روشی مبنای علوم انسانی جدید شد. در علوم انسانی مدرن، حیوان‌ها مظهر شناخت انسان شدند و چنین نگرشی با پست‌مدرنیسم اوج گرفت و حتی اخلاقیات و اعتبارات جسمی هم از میان برداشته شد (فیاض، تولید علم و علوم انسانی، ۱۲۲).

نمی‌توان انکار کرد که نوعی از تفکر پوزیتیویستی که آن را می‌توان «اصالت تجربه» نامید همواره در جامعه و تفکر علمی غرب وجود داشته و دارد. حتی می‌توان گفت که این اندیشه، جزء مبانی متافیزیکی علوم طبیعی از آغاز شکوفایی‌اش تاکنون و همچنین از تار و پودهای علم جدید محسوب می‌شود. در فضای این اندیشه، همواره تبیین علمی-تجربی رفتار آدمی، به عنوان یکی از انگیزه‌های بسیار قوی برای علمای تجربی وجود داشته که در هر دوره به پژوهش‌ها و نظریات علمی وسیعی مطابق با دانش زمان دامن زده است. در این نگرش، انسان، تافته جدا بافته‌ای از سایر موجودات طبیعی نیست، بدین خاطر، مانند آنها می‌تواند مورد پژوهش تجربی واقع شود و روابط علمی حاکم بر رفتار و تظاهراتش کشف گردد. به عبارت دیگر، همان اصول حاکم بر پدیدارهای طبیعی، در رفتار و پدیدارهای انسانی نیز حاکم است و در نتیجه می‌توان کلیه فعالیتها و تظاهرات قابل تجربه انسان را در چهارچوب قوانین طبیعی مورد تبیین قرار داد. تسلط

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پایه پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

بی‌رقیب اندیشه مکانیستی بر اذهان و افراط در عقل‌گرایی، بخصوص در قرن هیجدهم (عصر خرد)، چهره‌ای کاملاً عقلانی و نظری از واقعیت ترسیم می‌نمود.

الگو و مبنا قرار گرفتن علوم تجربی برای علوم انسانی تحت تأثیر موفقیت بی‌رقیب علوم تجربی جدید، در مقابل دانش‌های عقلی و انتزاعی و غیرتجربی گذشتگان به وجود آمد و بر مبنای اندیشه‌های «اصالت طبیعی»، «اصالت حس و تجربه» و «مذهب تحصّلی» در طی قرون هفده و هیجده و نوزده و اوایل قرن بیستم به شکلهای متفاوت استمرار یافت. در این طرز تفکر، به منظور وحدت بخشیدن به تمامی علوم، دو نحوه نگرش را می‌توان از یکدیگر تمیز داد: یا یکی از علوم تجربی، پایه و مبنا برای سایر علوم فرض می‌شود و در نتیجه، کلیه علوم تجربی و حتی علوم انسانی را بدان تحویل می‌کنند، و یا روش‌های تجربی و شیوه‌های تحقیق در علوم دقیقه به عنوان تنها شیوه معتبر دانش، قلمداد شده و به این ترتیب همه علوم صبغه تجربی به خود می‌گیرند.

لذا در هر دوره‌ای، پیشرفت چشمگیر و تفوق علمی یکی از رشته‌های دانش بر سایر رشته‌ها، موجب شده است که نظریه پردازان سایر علوم، مدل‌های خود را از آن رشته علمی موفق اقتباس کنند و با پیدا کردن برخی وجوه تشابه میان قلمرو تجربه خویش با قلمرو تجربه آن علم، حکم به مماثلت و این همانی این دو قلمرو کنند و همان چهارچوب‌های مفهومی را در تبیین موضوع خود به کار گیرند. در دوره جدید علمی پس از رنسانس بخصوص در قرون هفده و هیجده، به دلیل غلبه علم مکانیک و تفوق حیرت‌انگیز و بی‌رقیب آن بر علوم زمان، در همه علوم، مدل‌های مکانیکی و مفاهیم ماشین‌انگاره رواج تمام پیدا کرد تا آنجا که صحبت از «علم مکانیک ابدان» در زیست‌شناسی، «مکانیک روح» در روان‌شناسی و «مکانیک جوامع» در علوم اجتماعی به میان آمد و بطور کلی تشابه به علم مکانیک از آرمان‌های دانشمندان این ادوار درآمد.

امروزه نیز «دارونیسیم اجتماعی» و فلسفه‌های «تکاملی» پا به میدان نهادند و بطور کلی «تکامل‌گرایی» به همه مکاتب فکری سرایت کرد. «انتخاب طبیعی» مکانیسم همه تحولات (از حیاتی و زیستی گرفته تا رویدادهای اجتماعی و تاریخی) تصور گردید و حتی پیدایش تک‌تک امتیازات روحی، اخلاقی، عاطفی و عقلی او مطابق با مکانیسم تکامل توجیه شد و در نتیجه او نیز در ردیف سایر موجودات طبیعی، محصول تغییرات اتفاقی و تنازع بقا در عرصه طبیعت به نظر آید. اسپنسر، بقای زیستی را معیار ترقی قرار داد و ارزشها و هنجارهای اخلاقی را از آن نتیجه گرفت. درست در نقطه مقابل او، نیچه، تکامل را دستاویز توجیه ضد ارزش‌های اخلاقی کرد. در اقتصاد نیز با توسل به تئوری تکامل، توجیهی برای رقابت اقتصادی آزاد دست و پا شد و ... (جوارشکیان، مصباح، ۱). لذا، در قرن‌های ۱۷، ۱۸ و ۱۹ با قوت گرفتن بینش‌های ماده‌گرایانه و تفکرات اصالت طبیعی و پوزیتیویستی، در میان اندیشمندان این دوره، روش علوم طبیعی، ملاک هرگونه علمیت قرار گرفت. در نتیجه در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، گرایش‌هایی پیدا شد که یا یکی از علوم طبیعی مانند

# ششین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

مکانیک، فیزیک، زیست‌شناسی و بخصوص روان‌شناسی تجربی را پایه و الگوی خود قرار می‌دادند و یا به اعمال روشهای علوم طبیعی به خصوص روش آزمایشی اکتفا می‌کردند.

نظریه تکامل -که پایه و اساس زیست‌شناسی نوین است- بدان معناست که تمام موجودات زنده با همه تنوعی که دارند، از نیاکانی مشترک پدیدار گشته‌اند. تکامل انواع خود را محدود به حوزه زیست‌شناسی نکرده، بلکه به عنوان یک فلسفه بر روی دیگر دانش‌ها هم سایه افکنده و رنگ یک ایدئولوژی را به خود گرفته است و لذا این دستاورد اگر چه در حوزه خاصی از علم (زیست‌شناسی) شکل گرفته، لیکن در بسیاری از حوزه‌های فکری از علوم طبیعی و انسانی مثال: کیهان‌شناسی، پزشکی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، معرفت‌شناسی، اخلاق، کلام، زیباشناسی (هنر) و ... مورد استفاده قرار گرفته است؛ تا بدانجا که قرن نوزدهم را به دلیل تأثیراتی که نظریه تکامل زیستی داروین بر اندیشه‌ها نهاد، قرن داروین نامیده‌اند.

به تعبیر حسین نصر در این زمینه می‌گوید: «نظریه تکامل، ستون خیمه مدرنیسم است و اگر این ستون سقوط کند، کل خیمه بر سر مدرنیسم فرو خواهد ریخت. بنابراین به مانند یک ایدئولوژی با آن رفتار می‌شود، نه یک تئوری علمی که به اثبات رسیده است. انواع مختلفی از نظریه‌های علمی وجود دارد که اگر کسی با هر کدام از آنها مخالفت ورزند، هیچ کس آنها را از دانشگاه اخراج نمی‌کند و هیچ کس به خاطر بر زبان راندن جمله "من این نظریه را نمی‌پذیرم"، مانع ارتقای شغلی آنها نمی‌شود. تئوری تکامل -برعکس همه نظریه‌ها- موضوعی کاملاً متفاوت است زیرا این تئوری یک ایدئولوژی است و نه علم متعارف (نصر، روزنامه اعتماد، ۱۷۶۵).

این نظریه (داروینیسم) در طب جدید نیز رسوخ کرده است. در طب آلوپاتی بر روی حیواناتی مانند موش، خرگوش و ... آزمایش انجام می‌دهند و اگر این آزمایش بر روی موش نتیجه بدهد، نتیجه حاصله از آن را به انسان تعمیم می‌دهند. زیرا از نظر زیست‌شناختی هیچ فرقی بین انسان و حیوانی مثل اسب نیست الا اینکه ساختمان فیزیولوژیکی آنها با هم متفاوت، و یا بافت و عملکرد یکی از دیگری پیچیده‌تر است. و نتیجه اینکه، پیچیدگی زیست‌شناختی جانوری هیچ فضل و کمالی برای آن نیست و اگر آزمایش بر روی موش نتیجه بدهد بر روی انسان نیز موثر است. حال اینکه ترکیب انسان، ترکیبی حقیقی است. در ترکیب حقیقی خواص کل غیر از خواص اجزاء است و از ترکیب اجزاء، صورت نوعیه جدیدی بوجود می‌آید مثل اکسیژن و هیدروژن که از ترکیب آن صورت جدید آب پدید می‌آید که خواص آن، غیر از خواص هر یک از اجزاء است. جسم او با حقیقت دیگری بنام روح پیوند خورده است. روح همان حقیقت و هویت انسان است و بی توجهی به بعد روحی و روانی انسان در طب آلوپاتی و نگاه زیست‌شناختی به انسان موجب روی آوردن به آزمایش روی حیوانات شده است.

منحصر کردن انسان در بعد مادی، چیزی است که در علم منطق از آن تحت عنوان مغالطه کنه و وجه یاد می‌شود. «مغالطه کنه و وجه آن است که یک صفت و یک جنبه خاص از یک پدیده (مثلاً بعد مادی انسان) به عنوان ذات و کنه



# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپیوشرف؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

آن مطرح شود؛ به گونه‌ای که گمان رود آن صفت، صفتی ذاتی و ضروری است و صفات دیگر (بعد معنوی انسان) نقشی در ذات و هویت آن پدیده ندارند.» (خندان، منطق کاربردی، ۱۸۰). از بین کسانی که به طبقه بندی پرداخته‌اند، می‌توان گفت که فرانسویس بیکن کسی است که به این مهم توجه داشته است. وی علوم انسانی را به دو دسته تقسیم کرده: یکی علوم مربوط به انسان به عنوان فرد مرکب از روح و جسم (طب و ...) و دیگری علوم مربوط به انسانی که در اجتماع زندگی می‌کند (اقتصاد، سیاست و ...) (فروند، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ۱۱).

این کج‌فهمی تاثیرات خود را در دیگر علوم نیز نشان داده است. به عنوان مثال کسانی مثل گابریل تارد و لاکمب جامعه‌شناسی را نوعی از روان‌شناسی می‌دانند (شاله، شناخت روش علوم، ۱۹۸). اما دورکیم در اعتراض به آنان می‌گوید: قول به اینکه جامعه‌شناسی ممتاز از روان‌شناسی نیست، برای اینکه جامعه از افراد تشکیل می‌شود، ناشی از این است که این مطلب مهم در نظر گرفته نشده است که همیشه در کل، خواصی است که در اجزاء مرکب آن نیست؛ چنانکه آب را خواصی است که اکسیژن و هیدروژن فاقد آنند. و حیات غیر از حوادث فیزیکی و شیمیایی است که در داخل موجود جاندار رخ می‌دهد. پس همانطور که زیست‌شناسی فصلی از فیزیک و شیمی نیست، جامعه‌شناسی هم جزئی از روان‌شناسی نتواند بود (شاله، شناخت روش علوم، ۲۰۰).

## ۲-۳-۲-۳- رابطه برخی علوم انسانی اجتماعی با تعالی طلبی

چرا علومی مثل اقتصاد، مدیریت و ... که ظاهراً با توسعه‌طلبی ارتباط وثیق‌تری دارند، در زمره علوم تعالی طلب قرار گرفته‌اند؟

در سیر طولی تحقق تعالی، سه دسته از علوم نقش ایفا می‌کنند:

۱. علوم اصالی؛ علومی که در راستای بالاتر بردن سطح شناخت و معرفت انسان‌ها نسبت به هستی می‌کوشند، مثل: فلسفه و الهیات.

۲. علوم آلی (ابزار برای تحقق تعالی)؛ مثل:

a. علوم انسانی صناعی؛ که باید به عنوان ابزاری در خدمت رشد و تعالی، و در یک کلام تحقق پرستش اجتماعی قرار گیرند.

b. علوم تاریخی-استنادی؛ که همانطور از رویکرد قرآن به این علوم نمایان است، باید به دید آیه‌نگری به این علوم نگاه شود و این علوم نیز در خدمت تحقق پرستش اجتماعی قرار گیرند.

c. علوم انسانی طبیعی؛ از آنجا که جسم مرکب روح است، تعالی روح در گرو سلامتی جسم می‌باشد و لذا این علوم نیز به عنوان ابزار و مقدمه‌ای برای رشد و تعالی انسان به شمار می‌روند.

۳. علوم زیرساخت:

عدالت به عنوان زیرساخت تمدن مبتنی بر تعالی طلبی به شمار می‌رود. أصل معنایی در ماده «عَدَل» عبارت است از: قرار داشتن بین إفراط و تفریط؛ و به مناسبت، این أصل بر اقتصاد و مساوات و قسط و استواء و استقامت اطلاق می‌شود (رک: مصطفوی، التحقيق، ۵۳/۸). بنابراین علوم انسانی فردی و اجتماعی به عنوان زیرساخت و ابزار برای تحقق عدالت به شمار می‌روند. توضیح اینکه:

یک نزاع تمدنی بین تمدن اسلامی و تمدن غرب در جریان است. تمدن اسلامی غایت خود را تعالی می‌داند و تمدن غرب در اندیشه توسعه است. لذا یکی به تعالی فطرت انسان می‌اندیشد و دیگری به توسعه طبیعت او. این غایات به عنوان غایات ایندو تمدن در مقام ثبوت و نفس الامر مطرح است. مبتنی بر این رویکرد، آنچه که در تمدن اسلامی اصالت دارد، آرامش است و آنچه تمدن غرب در جستجوی آن است، آسایش است. این غایات به عنوان غایات ایندو تمدن در مقام اثبات و تحقق خارجی مطرح است. رسیدن به این اهداف نیز نیاز به زیرساخت‌هایی دارد و لذا از اینجاست که برای تمدن اسلامی، تحقق عدالت محوریت دارد، اما برای تمدن غرب آزادی است که از اولویت برخوردار است. در کنار این زیرساخت‌ها، دو ابزار برای رسیدن این دو تمدن به غایات خود وجود دارد: یکی ارتقاء اخلاق و معنویت، که ابزار تمدن اسلامی برای رسیدن به آرامش است؛ و دیگری سود و لذت، که به عنوان ابزار تمدن غرب برای رسیدن به آسایش به شمار می‌رود.

لازم به توضیح است که، رسیدن به آرامش مبتنی بر عدالت - و جلوگیری از افراط و تفریط - است. چنانکه شهید مطهری (ره) این مهم را اینگونه تبیین می‌کنند: «برای آرامش غریزه دو چیز لازم است: یکی ارضای غریزه در حد حاجت طبیعی و دیگری جلوگیری از تهییج و تحریک آن. اما اینکه می‌گویند: "الإنسان حریص علی ما منع" مطلب صحیحی است ولی نیازمند به توضیح است. انسان به چیزی حرص می‌ورزد که هم از آن ممنوع شود و هم به سوی آن تحریک شود. به اصطلاح، تمنای چیزی را در وجود شخص بیدار کنند و آنگاه او را ممنوع سازند ...» (مطهری، مجموعه آثار، ۴۶۰/۱۹).

شهید آوینی نیز در این زمینه بیان لطیفی دارند: «آیا می‌توان مفهوم توسعه را با مفهوم تکامل و تعالی در اسلام انطباق بخشید؟ خیر، مفهوم تکامل و تعالی در قرآن اصالتاً به ابعاد روحانی و معنوی وجود بشر است که بازگشت دارد و این تکامل روحانی نه اینچنین است که ضرورتاً با توسعه‌ی مادی بشر ملازمه داشته باشد، بلکه بر عکس ثروت و استقلال در قناعت است، و صحت در اعتدال و پرهیز از تمتع (به معنای قرآنی آن)، و تعالی در از خود گذشتگی و ایثار، و سلامت نفس در غلبه بر امیال نفسانی و شهوات نفس اماره بالسوء است. مقصود این نیست که در اسلام روح و جسم و معنا و ماده در تعارض و تضاد ذاتی با یکدیگر قرار گرفته‌اند. خیر، روح و جسم و معنا و ماده در اصل و ریشه متحدند و هیچ

تضادی بین آن دو وجود ندارد، اما در مراحل اول از آنجا که هر یک از قوای چهارگانه‌ی شهوت و غضب و وهم و عقل منفرداً و مجرداً از سایر قوا سعی می‌کنند که حاکمیت کل وجود بشر و شخصیت او را در کف خویش بگیرند، باید برای ایجاد اعتدال در میان این قوا از افراط و تفریط در ارضای تمایلات و خواهش‌های آنان پرهیز کرد، چرا که زمینه تکامل انسانی در اعتدال این قواست که فراهم می‌شود. از این رو اسلام از یک‌سو انسان را فی‌المثل به روزه گرفتن و امساک و قناعت وای می‌دارد و از سوی دیگر مؤکداً او را از زهد و درون‌گرایی مفرط پرهیز می‌دهد و این هر دو با توجه به علت غایی وجود انسان و آن هدفی است که به سوی آن در حرکت است.» (آوینی، توسعه و مبانی تمدن غرب، ۹).

مدیریت ساختار مادی دائماً در جهت ایجاد ارزش افزوده و سود مادی حرکت می‌کند و این هدف را مهمترین مولفه تولید تکنولوژی قلمداد می‌کند. در این نگاه انسان عملاً در خدمت ابزار قرار می‌گیرد و ابزار نیز در خدمت توان‌فزایی مادی به تصرف در عینیت می‌پردازد. اما در نظام پرورشی سیاسی یک جامعه الهی، موضوع عدالت اجتماعی متغیر اصلی به شمار می‌رود. مدل الهی علاوه بر اینکه به کرامت انسان به عنوان یک ارزش متعالی می‌نگرد، به سود مادی نیز به عنوان یک موضوع طبیعی، توجه ویژه دارد. اما مفهوم سود در این مدل با آنچه در مدل مادی تعریف می‌شود کاملاً متفاوت است. زیرا از این منظر رشد کرامت انسانی و ارتقاء اندیشه بشری نیز نوعی سود محسوب می‌شود که کارآمدی آن را به وضوح می‌توان در عینیت مشاهده نمود. به بیان بهتر توسعه کرامت همپای توسعه اراده و انگیزه بشری در جهت ایجاد کارآمدی افزون‌تر قرار می‌گیرد (رضایی، تحلیل ماهیت تکنولوژی، ۲۱۶).

باید توجه داشت که در گفتمان دینی، از عدالت مفهومی عام را مد نظر داریم. عدالت عبارت است از «تناسبات تکامل انسان (قرب و عبودیت)». در نظام الهی، عدالت، به تناسبات تکامل و تناسبات قرب تعریف می‌شود، نه اینکه عدالت به تناسبات رشد سرمایه تعریف شود. نظام عادلانه، نظامی است که همه مناسباتش و ساختارهای اجتماعی آن، متناسب با توسعه قرب طراحی شود. لذا حضرت امیر (ع) در توصیف انسان کامل می‌فرماید: «فَكَانَ أَوَّلَ عَدَلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ»<sup>۱</sup> (رضی، نهج البلاغه، خطبه ۸۷). بنابراین نقطه مقابل نظام سرمایه‌داری که اساس در آن رشد انگیزه مادی است که تبدیل به توسعه می‌شود، در عدالت دینی، حتماً رشد انگیزه کمال و انگیزه قرب و عبودیت باید به یک نظام هماهنگ و ساختار متناسب سیاسی و اقتصادی تبدیل شود.

از این منظر، عدالت اسلامی عدالتی همه‌جانبه است و نمی‌توان حوزه سیاست را از اقتصاد و فرهنگ برید و تکامل را فقط در پیشرفت اقتصادی تعریف کرد و مدعی شد که نظام عادلانه، صرفاً نظام عادلانه اقتصادی است. اینگونه نیست که توازن فقط در ثروت ضروری باشد، بلکه در قدرت و علم و اطلاع هم هست. در نظام الهی گستره عدالت، عام است و باید همه جریان، قدرت، ثروت و علم، جریانی عدالت‌محور باشد؛ یعنی نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی باید عادلانه

<sup>۱</sup> ترجمه: نخستین عدالتش آن است که هوا و هوس را از خود زدوده است.

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پایه پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

باشند. عدالت یک بعدی پایدار نیست و نمی‌توان ساختارهای اقتصادی را بدون تحول در انگیزش‌های انسان و در فرهنگ اجتماعی شکل داد. از این رو، عدالت باید در سه حوزه «سیاسی، فرهنگ، اقتصاد» هماهنگ تحقق پیدا کند. عدالت اسلامی به معنای رعایت حقوق اجتماعی انسان‌ها در همه ابعاد است و تنها در بستر پیشرفت دینی و تقرب الهی محقق می‌شود.

در مقدمه قانون اساسی نیز با اشاره به عدالت، اینگونه آمده است: «در تحکیم بنیادهای اقتصادی، اصل، رفع نیازهای انسان در جریان رشد و تکامل اوست، نه همچون دیگر نظام‌های اقتصادی تمرکز تکاثر ثروت و سودجویی؛ زیرا که در مکاتب مادی، اقتصاد خود هدف است و بدین جهت در مراحل رشد، اقتصاد عامل تخریب و فساد و تباهی می‌شود، ولی در اسلام اقتصاد وسیله است و از وسیله انتظاری جز کارائی بهتر در راه وصول به هدف نمی‌توان داشت.» (رک: مقدمه قانون اساسی). بنابراین عدالت ساختار و سازوکاری برای پیدایش هدف، جهت و غایت به شمار می‌رود. در واقع، عدالت واسطه تحقق یک غایت و ارزش محوری است که آن، رسیدن به خداپرستی بر محور اولیای الهی و یا دنیاپرستی بر محور رفاه و لذت جویبی مادی است.

ابزار	زیرساخت	اصل	غایت	
ارتقاء معنویت	عدالت	آرامش	تعالی	تمدن اسلام
سود و لذت	آزادی	آسایش	توسعه	تمدن غرب

(جدول مقایسه تمدن غرب و اسلام)

## ۲-۳-۳- برش علوم توسعه طلب

علوم توسعه طلب (علوم تجربی طبیعی) به چند دسته تقسیم می‌شوند:

### ۱. علوم نظری (علوم پایه)

i. علوم زیستی؛ از کیفیات مربوط به حیات بحث می‌کنند، مثل: گیاه‌شناسی، جانور شناسی و ... .

ii. علوم طبیعی؛ از خواص کلی ماده بحث می‌کنند. مثل: ریاضی، آمار، فیزیک، هواشناسی، زمین‌شناسی،

شیمی، نجوم و ... .

۲. علوم عملی (کاربردی)

i. علوم زیستی (دامپزشکی، کشاورزی و دامداری)

ii. علوم طبیعی (مهندسی؛ مثل: عمران، مکانیک، معدن و ...)

۳. علوم صناعی (حرفه‌ها و مهارت‌ها)

در طبقه بندی علوم توسعه طلب ابتدا علوم نظری بیان شده‌اند، سپس علوم عملی و در نهایت صناعات. دلیل این تقدّم و تاخّر دو اصل است: یکی اصل توقف و اناطه و دیگری اصل اشرفیت. اصل توقف و اناطه عبارت است از تقدّم رتبی و سیر از مبادی تصویری به تصدیقی و با توجه به متوقف بودن علوم کاربردی و صناعی بر علوم پایه، لذا علوم پایه مقدم شده‌اند. اما مراد از اشرفیت در اینجا، اشرفیت در غایت است. توضیح اینک: علوم دو غایت دارند:

۱. غایت نظری: کامیاب ساختن کنجکاوای انسان و رفع احتیاج به نظمی که از اوصاف بارز ذهن انسان می‌باشد. بدین وجه علم اگر چرایی امور را نفهماند، لااقل ما را به چگونگی امور مادی آگاه می‌سازد.

۲. غایت عملی: کمک کردن به انسان در عمل و قادر ساختن او به احتراز از مخاطرات و مصائب و رفع بهتر حوائج است و همانگونه که فرانسیس بیکن گفته: «توانایی بشر به اندازه دانایی اوست.» (شاله، شناخت روش علوم، ۱۸).

در اینکه غایت علم باید مخصوصا غایت عملی و رفع حوائج مادی بشر باشد یا غایت نظری و کامیاب ساختن کنجکاوای او، آراء مختلفی از طرف فلاسفه ارائه شده؛ ارسطو عالی‌ترین علوم را آن می‌داند که بدون فایده باشد، در حالی که برای برخی دیگر، نتایج عملی علم قبل از هر چیز مد نظر است (شاله، شناخت روش علوم، ۴۵). در اندیشه فارابی نیز جزء نظری یک علم عالی‌تر از جزء عملی متناظر آن به شمار می‌آید (بکار، طبقه بندی علوم از نظر حکمای مسلمان، ۱۴۳).

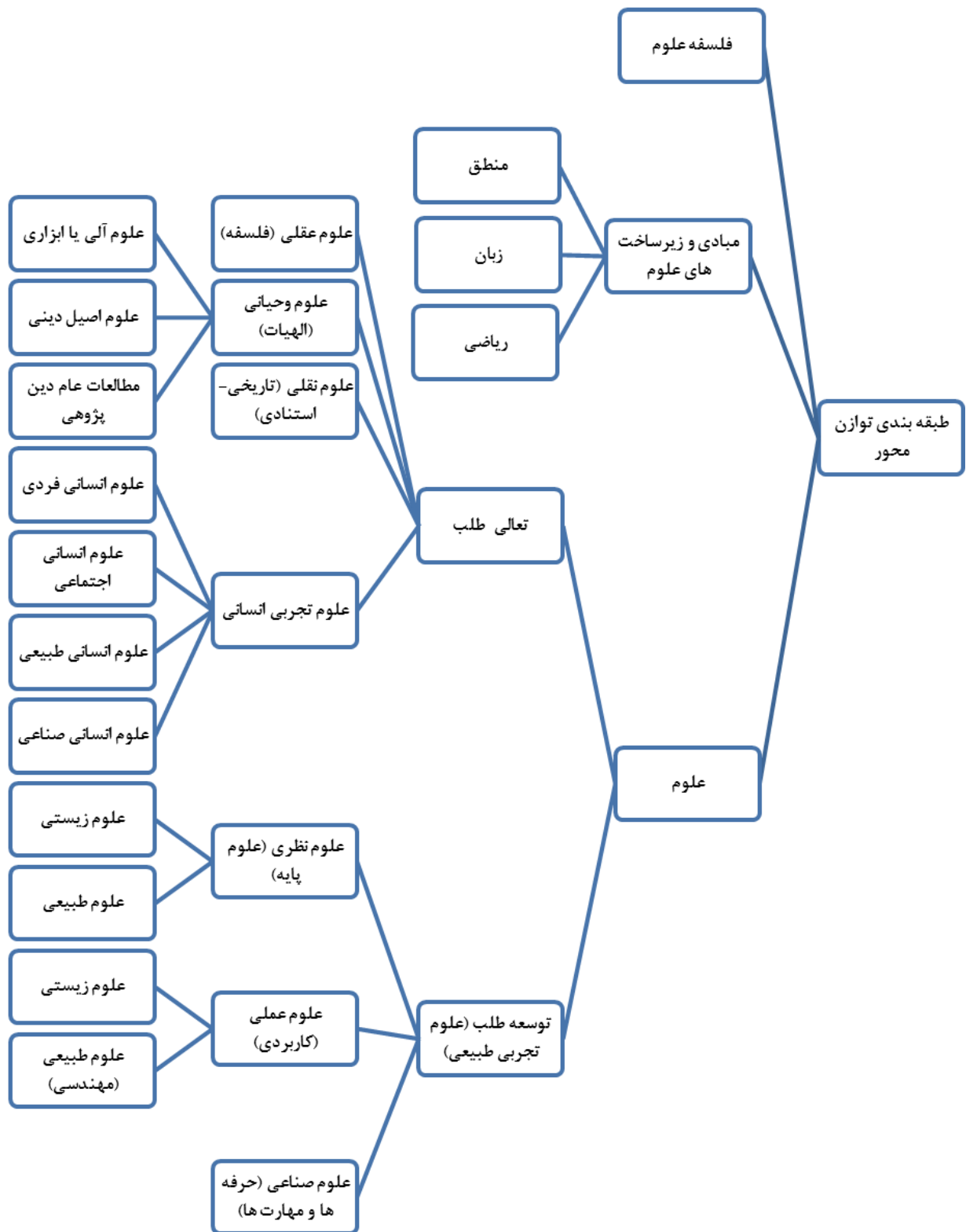
اما گفتن اینکه عمل منحصر غایت اصلی علم است قولی است ناصواب و علم را منحصر متوجه فواید عملی آن ساختن، برای پیشرفت علم زیان‌بار و خطرناک است. زیرا نمی‌توان پیش‌بینی کرد که فایده عملی فلان کشف علمی در آینده چه خواهد بود و این رویکرد موجب می‌شود که کسی پیرامون اکتشاف مسائلی که نفع فوری آنها معلوم نیست، نگردد و آن اکتشافات که فایده‌ای را در بر ندارند، در طاق نسیان افکنده شوند (شاله، شناخت روش علوم، ۴۶). به این ترتیب از نظر نفع‌جویی و فایده‌طلبی هم، صرفه در این است که علم اولاً و اساساً برای نفس علم خواسته شود؛ زیرا که هر اندازه در ابتدا خالی از اغراض سودطلبی باشد، بهتر پیش می‌رود و بعداً بیشتر می‌توان از آن استفاده عملی کرد. به همین

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پایه پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

دلیل است که آگوست کنت با توجه به فوائد عملی بی‌شمار علم، معتقد است که تحقیقات علمی باید در نهایت بی‌غرض و به دور از چشم‌داشت فوائد عملی انجام گیرد (شاله، شناخت روش علوم، ۴۷). اما ریشه این تفکر از کجا نشأت می‌گیرد؟ با رشد فزاینده علوم طبیعی، دلبستگی مردم به نتایج علمی علم، روز به روز بیشتر می‌شد و این سبب گردید که فراموش کنند که دانش، در واقع همان «معرفت» و «شناسایی» و نتایج عملی آن، فقط نتایج فرعی و ثانوی است. پیشرفت سریع و عظیم تکنولوژی، آتش شهوت قدرت را در انسان تیزتر می‌نمود و ولع او را برای تسخیر طبیعت دامن می‌زد و این همه، جایی برای سؤال از «چرایی» باقی نمی‌گذاشت. به این ترتیب انگیزه‌های نظری در علم رفته‌رفته مهجور و منزوی شدند و مکتبهایی ظهور کردند که انگیزه‌ای جز پیش‌بینی و توانمندی عملی، غلبه بر فرایندهای طبیعت و به دست آوردن نتایج مفید عملی و تجربی، برای دانش تجربی نمی‌شناختند. مکتبهایی چون «رفتارگرایی»، «عمل‌گرایی»، «ابزارگرایی»، «فایده‌گرایی» و گرایشهای «تحلیل‌زبانی» در دوره‌های اخیر رواج یافته‌اند. همه جنبه‌های مختلف و توابع نظری عملی این طرز تفکر در چهره یکی از مکتبهای مهم و جنبشهای فلسفی معاصر یعنی «پراگماتیسم» به بار نشسته است. حال باید پرسید: به چه دلیل باید از انگیزه حقیقت‌جویی صرف‌نظر کنیم و از چرایی‌ها نپرسیم و غایتمندی فرایندها را مغفول گذاریم، درون واقعیت را نکاویم و تنها به سطحی‌ترین نمود آن قناعت بورزیم؟ چرا باید این قویترین نیاز فطری آدمی یعنی جستجوی حقیقت، فهم واقعیت و پی‌جویی بواطن هستی را نادیده بگیریم؟ (جوارشکیان، مصباح، ۱).

## ۲-۳-۴- طرح کلی طبقه‌بندی توازن محور

با توجه به مطالب پیشتر گذشته، درختواره علوم به شرح زیر در دو دسته علوم تعالی طلب و توسعه طلب - و با مد نظر داشتن زیرشاخه‌های آنها - ارائه می‌شود:



### طبقه بندی علوم؛ تحول همه جانبه و ترسیم نقشه جامع علمی

#### ۱-۳- هدف طبقه بندی و ترسیم نقشه جامع علمی

اما این طرح ما مبتنی بر طبقه بندی علوم بر اساس تقسیم دوگانه محور علوم تعالی طلب و علوم توسعه طلب چه ثمره عینی و کارکردی دارد؟ تاثیر این چنین رویکردی بر طرح ریزی نقشه جامع علمی کشور چیست؟ برای پاسخ به این سوالات و سؤالاتی دیگر از این دست ناگزیر باید درباره چیستی و غایت طبقه بندی و نیز هدف از ترسیم نقشه جامع علمی کشور نکاتی را عرض کرد، تا در ادامه به بیان راهکار در این رابطه پرداخت:

۱. یکی از مهمترین اهداف طبقه بندی علوم این است که وحدت علوم را حفظ کند و این وحدت چیزی نیست جز وحدت در غایت؛ و لذا علوم باید به صورت کلی یک پارچه در خدمت هدفی واحد (مثل: تعالی، تحقق پرستش اجتماعی و ...) باشند. لازمه تحقق این مطلب سیطره نظام معرفتی واحدی بر پیکره کل علوم است و به عبارت دیگر نظام فرهنگی باید به مثابه یک آبر نظام بر دیگر نظامات علوم (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ...) سایه افکند.

۲. هدف مهم دیگری که از طبقه بندی علوم اراده شده است، رشد متوازن علوم است. طبقه بندی علوم اجازه نمی دهد تا برخی شاخه های درختواره علوم به گونه ای نامتوازن و نامحدود رشد کنند. بنابراین تحقق تقارن در یک طبقه بندی نه تنها مذموم، بلکه ممدوح است.

۳. طبقه بندی علوم باید اصل توقف و اناطه (تقدم رتبی علوم بر یکدیگر) و اشرفیت (در موضوع، غایت، درجه نیاز و ...) را نیز مد نظر قرار دهد.<sup>۱</sup>

مطالب بالا که از اهم اهداف طرح طبقه بندی برای علوم هستند، باید در طرح ریزی نقشه جامع علمی کشور نیز مورد توجه فرا گیرند. امام خامنه ای (حفظه الله) به مناسبت های مختلف این امور را در طرح ریزی نقشه جامع علمی کشور مورد توجه قرار داده اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. (۸۶/۰۲/۱۲): «ما باید بدانیم کدام علم، به چه اندازه، در کجای این نقشه (نقشه جامع علمی کشور) جا

دارد»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> البته رعایت این مطالب مربوط به طبقه بندی های فلسفی و علمی است؛ و لذا در رده بندی های کتابخانه ای از آنجا که اولویت را به سهولت دسترسی می دهند، ممکن است که هیچ یک از این امور رعایت نشود. بنابراین شایسته است اگر این دسته بندی ها وحدت علوم، اصل توقف و اناطه، اشرفیت و ... را مد نظر قرار داده اند، از آنها به عنوان طبقه بندی یاد شود؛ اما اگر بیشتر بر روی سهولت دسترسی تاکید دارند (رویکرد عملی بیشتر مد نظر آنهاست و نه مباحث نظری)، از آنها با عنوان رده بندی یاد شود.



۲. (۸۸/۰۶/۰۸): «اگر می خواهیم کشور رتبه علمی به معنای واقعی کلمه پیدا کند و در کشور نهادینه بشود، بایستی در رشته‌های گوناگون علمی، توازن و تعادل صحیح و واقعی و عادلانه ایجاد کنیم، این جزو نیازهای ماست.»<sup>۲</sup>

۳. (۸۵/۰۸/۲۳): «اگر آن نقشه جامع (علمی) مطرح بشود و وجود داشته باشد، طبعاً نگاه به رشته‌های گوناگون، یک نگاه متوازن خواهد بود؛ اینطور نیست که ناگهان برای مدتهای متمادی بعضی از علوم به انزوا و حاشیه بیفتد و بعضی از علوم هم مثل برخی از رشته‌های پزشکی یا مهندسی پردرآمد، ناگهان اهمیت پیدا کنند و در جه اول بشوند و بسیاری از رشته‌ها در انزوا قرار گیرند. مثل بعضی از رشته‌های علوم انسانی و رشته‌های مربوط به علوم پایه که سالهای متمادی در این کشور در انزوا قرار گرفته‌اند.»

اصولاً علم و دانش موجود دنیا نه تنها نمی‌تواند از انقلاب اسلامی پاسداری کند و اهداف و آرمان‌های آن را محقق سازد، حتی نمی‌تواند ماهیت این انقلاب را به خوبی بازشناسی و تایید کند. بنابراین در نقشه جامع علمی کشور، باید مشخص شود که چه علوم و فناوری‌هایی با چه کیفیت و به چه میزان و با چه اولویت و در چه زمانی باید تولید شود و برای تولید این علوم و فناوری‌ها به چه تعداد مراکز آموزشی و پژوهشی به عنوان مراکز تولید علم و فناوری با چه ویژگی‌هایی و با چه تعداد نیروی نیروهای انسانی خبره پژوهشگر و چه سخت‌افزارهایی و چه میزان منابع مالی نیاز است. پی‌ریزی تمدن نوین اسلامی با برداشتن چنین گام‌هایی امکان‌پذیر است. بدیهی است، ترسیم نقشه جامع علمی کشور با چنین هویت و ویژگی که معطوف به ساختن تمدن نوین اسلامی است، خود نشانگر قدم گذاشتن در این راه نو خواهد بود (ناظمی، ترسیم نقشه جامع علمی و چگونگی تحقق آن، ۱۲).

یکی از سوالات اساسی‌ای که در ترسیم نقشه جامع علمی کشور مطرح است، این است که: آیا برای رسیدن به رتبه اول تولید علم در منطقه، آیا باید در تولید همه علوم، رتبه اول را داشت؟ (ناظمی اردکانی، ترسیم نقشه جامع علمی و چگونگی تحقق آن، ۱۵). در پاسخ به این سوال علاوه بر اینکه باید به قابلیت‌ها و زمینه‌های مساعد موجود توجه کرد، باید نیازهای کشور و بلکه نیازهای تمدن نوین اسلامی را مورد توجه قرار داد. اگرچه در این نقشه به تحقق تمدن نوین اسلامی اشاره شده است، اما هیچ اشاره‌ای نشده که برای تحقق این تمدن کدام علوم باید در اولویت قرار گیرند، و اینکه فقط درباره جهت‌دهی علوم و سازگاری آن با فرهنگ سخن بگوییم، ناکافی است. حال اینکه پر واضح است تمدن که

---

<sup>۱</sup> این فرازی کلیدی و اصلی در سخنان رهبر انقلاب است که باید نقشه جامع علمی کشور پاسخگوی آن باشد. اما ملاحظه می‌شود که «وضع مطلوب علم و فناوری» توصیف شده در فصل دوم سند نقشه جامع علمی کشور به صورت کامل مشخص کننده این نیست که «کدام علم، به چه اندازه» تا افق ۱۴۰۴ باید تولید شود (ناظمی، الگوی تحول همه‌جانبه دانشگاه، ۱۲۹).

<sup>۲</sup> به تعبیر آیت الله جوادی آملی، ساختن نگاه نظام‌مند و متوازن به مجموعه علوم بر اساس فرهنگ الهی و اسلامی، برای تهیه نقشه جامع علمی کشور، مقدم بر هر اقدامی است. تا چنین نگاه جامع و متعادل و متوازنی وجود ندارد، نمی‌توان سلسله تلاش‌های کارشناسی فراوانی که ممکن است صورت پذیرد را به هم پیوند داد و چشم‌انداز علمی کشور را ترسیم کرد (ناظمی، ترسیم نقشه جامع علمی و چگونگی تحقق آن، ۲۰).

غایت خود را در ارتقاء اخلاق و معنویت جستجو می‌کند، اولویت‌بندی آن در پیشرفت و توسعه نیز با تمدن‌های صرفاً مادی متفاوت خواهد بود. بنابراین قبل از اینکه سخن از ارتقاء کمی علوم بکنیم، باید علوم بر اساس کیفیت و جایگاهشان در تحقق تمدن اسلامی رتبه‌بندی کنیم.

به تمام مطالب پیشتر گذشته، اشاره شد تا توجه خواننده را به این مطلب جلب کنیم که: تا دسته‌بندی و طبقه‌بندی علوم به درستی انجام نشود، پاسخ به مجموع سوالاتی که نقشه جامع علمی کشور بر محور آنها ترسیم می‌شود، امکان‌پذیر نیست. نمی‌توان مشخص کرد که کدام دسته علوم در اولویت تولید باید قرار گیرند و میزان تولید هر دسته علوم را و کیفیت علوم تولید شده را مشخص کرد. کارکردهای هر دسته علوم مشخص می‌سازد که با بکارگیری آنها، کدام بخش از نیازهای کنونی و آینده جامعه تامین شده و کدام بخش از تمدن نوین اسلامی ساخته می‌شود. مهم این است که نیازهای کنونی و آینده جامعه را به صورت جامع و متعادل بتوان دید و تمدن نوین اسلامی و مدینه فاضله‌ای که در افق زمانی معین می‌توان ساخت را ترسیم کرد (ناظمی، ترسیم نقشه جامع علمی و چگونگی تحقق آن، ۲۰).

## ۲-۳- تحقق تمدن نوین اسلامی و نزاع تعالی و توسعه

طبقه‌بندی‌ای که از جانب ما ارائه شد نیز مبتنی بر اهداف و غایات تمدن دینی، و در نتیجه نزاع تمدنی اسلام و غرب (دعوای اصالت تعالی و توسعه) است. تمدن نوین اسلامی بیشتر صبغه فرهنگی دارد (فرهنگ‌محور است) و از اینرو بیش از آنکه به توسعه بیندیشد (اقتصادمحور باشد)، در راستای تعالی گام برمی‌دارد و حتی پیشرفت را نیز در همین راستا تبیین می‌کند. و لذا مظاهر آن صرفاً در ثروت، علم، امور نظامی و فناوری خلاصه نمی‌شود؛ بلکه اموری همچون اخلاق، عدالت، عبودیت و ... را نیز در برمی‌گیرد. و حتی حضرت امام خامنه‌ای (حفظه الله) (۱۳۹۱/۰۷/۱۹) از «پیشرفت در عبودیت و توجه به خدای متعال» به عنوان هدف نهایی انقلاب اسلامی ایران یاد می‌کنند. مبتنی بر این نگاه تمدنی، ما علوم را به دو دسته توسعه‌طلب و تعالی‌طلب تقسیم کردیم، تا اینگونه نباشد یکی از ایندو به گونه‌ای کاریکاتوری رشد کند و دیگری مورد کم توجهی قرار گیرد؛ بلکه ایندو را نه به گونه‌ای همسان، بلکه مبتنی بر اولویت و تقدم تعالی بر توسعه به پیش ببریم.

البته می‌دانیم که پی‌گیری چنین رویکردی کار بسیار دشواری است، زیرا در شرایط کنونی اگر ایران اسلامی که مدعی احیای تمدنی مبتنی بر اندیشه دینی و اخلاق و معنویت است، نتواند در کنار تعالی‌اندیشی، چرخ توسعه خود را نیز بچرخاند؛ با شبهه ناکارآمدی حضور دین در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روبرو می‌شود و این مهم خود تبدیل به تهدیدی برای ادامه حیات انقلاب اسلامی که مرحله تحقق سیاسی خود را پشت سر گذاشته و حال وارد فاز اصلاحات فرهنگی و در نهایت اقتصادی می‌شود، خواهد بود. بنابراین، چون نباید امر معاش مردم تعطیل شود و جامعه اسلامی به ناکارآمدی یا مخالفت با مظاهر فناوری مادی متهم شود، معادله وسط در این میان (که با شرع و عقل در حالت اضطرار نیز همخوانی دارد)، پذیرش حضور حتی - موضوعات بعضاً نامانوس در جامعه اسلامی است.

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

اما از طرف دیگر در نقشه جامع علمی کشور جز جملاتی شعاری همچون «حاکمیت جهان بینی توحیدی اسلام در کلیه ابعاد علم و فناوری»، «علم هدایتگر و هدفمندی آخرت‌گرایانه علم و فناوری»، «علم و فناوری کمال آفرین» و ... یا ارائه راهبردهای کلانی مثل «توجه به علم و تبدیل آن به یکی از گفتمانهای اصلی جامعه و ایجاد فضای مساعد، شکوفا و مولد علم و فناوری بر مبنای آموزه‌های اسلامی»، «نهادینه کردن مدیریت دانش و مبتنای مدیریت جامعه بر اخلاق و دانش بر اساس الگوهای ایرانی- اسلامی در نهادهای علمی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دفاعی- امنیتی»، «نهادینه کردن نگرش اسلامی به علم و تسریع در فرایندهای اسلامی شدن نهادهای آموزشی و پژوهشی»، «تربیت و توانمندسازی سرمایه انسانی با تأکید بر پرورش انسانهای متقی، کارآفرین، خودباور، خلاق، نوآور و توانا در تولید علم، فناوری و نوآوری متناسب با ارزشهای اسلامی و نیازهای جامعه»، «تحول و ارتقای کمی و کیفی در علوم انسانی و هنر مبتنی بر معارف اسلامی» و ... گامی عملی برای تحقق تمدنی مبتنی بر پیشرفت معنوی (و نه توسعه مادی) برداشته نشده است. علاوه بر این، در این سند استخراج اولویتهای علم و فناوری کشور را حاصل ترکیب رویکردهای «مزیت محوری»، «نیازمحوری»، «مرزشکنانه» و «آینده‌نگری» می‌دانند. باید پرسید: مبنای ایشان بر تعیین مزیت و اولویت یک علم بر دیگری چیست؟ و یا معیار برای تبیین میزان نیاز به یک علم را چگونه ارزیابی کرده‌اند؟ آیا نیازهای سطحی توسعه‌طلبانه را مبنا قرار داده‌اند و یا نیازهای عمیق تعالی‌گرایانه را؟ و سوالاتی از این دست.

بنابراین آیا در نقشه جامع علمی کشور مبتنی بر شاخصه‌های تمدن نوین اسلامی برنامه‌ریزی و طرح‌ریزی شده است و یا نه ایشان نیز خود را در چنبره نظام تکنیک اسیر دیده‌اند و متناسب با الگویی که نظام توسعه‌طلب غرب برایشان فراهم کرده و در چارچوب آن می‌اندیشند؟ این سوالات آن موقع جدی‌تر می‌شود که می‌بینیم در ترسیم این نقشه و ترتیب اولویتهای، فناوری‌ها، علوم پایه و علوم کاربردی، مقدم بر علوم انسانی و معارف اسلامی، علوم سلامت محور و هنر قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر خط مشی کلی ترسیم نقشه جامع علمی کشور عبارت است از: «توسعه‌محوری ایران ۱۴۰۴ به همراه ارتقاء اخلاق و معنویت دینی». در نهایت این رویکرد چیزی نخواهد بود جز قرائتی تلفیق‌گرایانه (و نه تمدن-گرایانه) از نوع نگاه به دین؛ و گویا عملاً تکنوکرات‌ها تفکر خود را به اجرا گذاشته‌اند و تمدن‌گرایان در پیاده کردن طرح‌های نظری خود ناکام مانده‌اند. اما در عرصه مهندسی فرهنگی علم چه باید کرد؟

## ۳-۳- راهکار اجرایی کردن تحول همه جانبه و تحقق تمدن نوین اسلامی

همانگونه که گذشت، نه این طرح رو به سوی تمدن نوین اسلامی می‌نهد و نه کاستن از روند توسعه (به بهانه بها دادن به تعالی) به جا و معقول است. بنابراین ما نه از رویکرد تعالی‌طلبانه (و کم‌توجهی به روند توسعه) دفاعی تام می‌کنیم و نه رویکرد توسعه‌محورانه را نفی‌ای عام می‌کنیم. بلکه طرحی دیگر را برای تحقق تمدن نوین اسلامی پی می‌افکنیم. البته راهکارهای بسیاری -خصوصاً در حوزه فرهنگ- را می‌توان برای تحقق این مهم طرح ریزی کرد و به ثمر رساند، اما آنچه اینجا مد نظر ماست، جهت‌دهی به علوم در راستای تحقق تمدن نوین اسلامی است؛ تا از یک طرف روند توسعه کند

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

نشود و از طرف دیگر زمینه تحقق تعالی تمدن اسلامی فراهم شود و از این طریق توازن و تعادل بین دو دسته علوم توسعه طلب و تعالی طلب فراهم شود. مدل مد نظر ما تفکیک بین دو دسته دانشگاه‌هاست؛ یکی دانشگاه‌های نخبه‌گرا و دیگری دانشگاه‌های انبوه‌گرا.

اولین نهادهایی که به عنوان دانشگاه در غرب در قرن ۱۳ تاسیس شدند همچون پاریس و بلونیا، مکانهایی بودند برای تربیت عالمان دین و کسانی که از آن فارغ التحصیل می‌شدند شانس این را داشتند که به مقام‌های اسقفی و کاردینالی برسند و به رغم تفاوت‌های بین دانشگاه‌های قرون میانه و عصر جدید، هر دو در وصف «نخبه‌گرایی» مشترک بودند. اما چه شد که دانشگاه‌ها سیر خود را در جهت «انبوه‌گرایی» عوض کردند. عوامل متعددی در سیر انبوه‌گرایی دانشگاه‌ها نقش داشتند مثل: ماهیت عصر مدرن و نوع روابط اجتماعی، افزایش تخصص‌ها و در نتیجه تنزل سطوحی از آنها به مرحله‌ی تعلیمات عمومی، تقسیم روزافزون کار اجتماعی، پیچیدگی‌های رو به رشد ابزارهای فنی و ساختارهای اقتصادی، فشار انبوه فارغ التحصیلان دبیرستانها و ... اینها همگی دست به دست هم داده و باعث شدند که ورود به دانشگاه از یک امتیاز به یک نیاز و از این طریق به یک حق تغییر کند و به منظور تقویت جایگاه یا طبقه اجتماعی، عقب نماندن از متوسط رشد فرهنگی و توسعه ظرفیت‌های اقتصادی، ادامه تحصیل به یک ضرورت تبدیل شد (مردیها، انتظارات از دانشگاه انبوه، ۲).

اما این انبوه‌گرایی اقتضائاتی را به دنبال دارد که مهمترین آنها یکی افت کیفیت است و دیگری عقب ماندن از ماموریت تولید علم؛ چراکه وظیفه‌ی دانشگاه‌های نخبه‌گرا افزودن ذخایر علم و فناوری بوده است؛ اما انتظار از دانشجویان دانشگاه‌های انبوه‌گرا بیشتر معطوف به توزیع دانش خواهد بود نه تولید آن. کشورهای صنعتی برای حل این مشکل اقدام به ایجاد دانشگاه‌های نخبه‌گرا درون دانشگاه انبوه کردند و آنها ماموریت پیدا کردند که با پذیرش استعدادهای تحصیلی و برنامه‌ریزی ویژه برای آنها بار تولید علم و توسعه فنی را بر دوش آنان بگذارند (مردیها، انتظارات از دانشگاه انبوه، ۸).

با این مقدمه باید گفت: ما باید دانشگاه‌های خود را بر اساس رسالت آنها تفکیک کنیم، که رسالت کدام دانشگاه نخبه‌گرایی است و کدام یک انبوه‌گرا است. سپس مبتنی بر این تفکیک بار تولید علم - مبتنی بر نیاز جامعه - را بر دوش دانشگاه‌های نخبه‌پرور بگذاریم، اما نسبت به دانشگاه‌های انبوه‌گرا فقط یک توقع و خواسته را مد نظر داشته باشیم و آن هم چیزی نیست جز کارکرد فرهنگی. دلیل این رویکرد نیز این است که ما ناگزیریم تا برای تحقق تمدن نوین اسلامی مجموعه دستاوردهای غرب را در فرهنگ و تفکر اسلامی منحل کنیم و با توجه به ماهیت تکنولوژی، با تکنیک جز آن هدفی که این تکنیک برای آن ایجاد شده است، چیز دیگری حاصل نمی‌شود؛ بطوری که نمی‌توان امید داشت این تکنیک در جامعه‌ای بیاید و بتوان آن را در راستای اهدافی غیر از اهداف مخصوص به آن به کار برد، مگر وقتی که جامعه به خودآگاهی رسیده باشد و اهداف توحیدی او با تمام سرزندگی در منظرش قرار داشته باشد، که چنین انتظاری از مردم معمولی دنیا، انتظار دور از واقعیت است.

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

درباره ذات و ماهیت تکنولوژی باید توجه داشت که: تکنولوژی نه اینگونه است که خنثی باشد (حامل ارزش نباشد) و نه اینگونه است که صرفاً اقتضائاتی را به دنبال داشته باشد. از اینرو نه باید تکنولوژی مدرن را مطلقاً پذیرفت و نه می‌توان به بومی کردن آن و گزینش بخش‌های متناسب با فرهنگ و اقلیمان واقعی نهاد؛ بلکه -از آنجا که امکان حذف آن از زندگی وجود ندارد- باید آن را در نظام معرفتی خود منحل کرد. علت اینکه برخی تکنولوژی را خنثی و بی‌طرف می‌دانند این است که ظهور و بروز نظام معرفتی غرب در فلسفه، هنر و ... بیشتر از تکنولوژی است و این عامل باعث شده که برخی فلسفه و هنر را غربی و شرقی تقسیم کنند، اما تکنولوژی را فاقد ارزش تلقی کنند. به تعبیر بهتر، از آنجا که ظهور ایدئولوژی‌ها در عقلانیت کاربردی کمتر از عقلانیت بنیادین است، اینطور پنداشته می‌شود که عقلانیت کاربردی فرا ایدئولوژیک و جهانی است؛ حال اینکه هر نوع تمدن و تکنولوژی، محکوم جهت‌گیری خاص و نشانگر حاکمیت نوعی اراده ویژه بر آن است که البته این جهت‌گیری همواره قبل از تولید تکنولوژی شکل می‌گیرد.

بنابراین ریشه‌های معرفتی و متافیزیکی یک علم و نوع نگاه آن به عالم و آدم، جهت‌گیری و نتیجه آن را تعیین می‌کند و به دنبال خود شیوه‌ای جدید برای زندگی و جهان‌بینی مخصوص به خود را می‌آورد. و هر قدر علم بیشتر پیشرفت کند و به سوی بهینه شدن حرکت کند، بیشتر آهنگ انگیزه‌ها و رنگ مبانی را به خود می‌گیرد و دیگر اینگونه نیست که در کاربردش مختلف باشد، بلکه نیت و انگیزه استفاده از آن در خود آن نهفته است و لذا برخی علم را تابعی از نظام اراده‌های اجتماعی می‌دانند. از طرف دیگر پیچیدگی‌هایی که نظام تکنولوژیک به همراه خود دارد، باعث شده، که نوعاً مضراتی را نیز همراه خود داشته باشد، برخلاف علوم قدیم که به ساده‌ترین شکل با مشکلات روبرو می‌شدند؛ که راهکارهای درمانی در طب سنتی و طب مدرن گواه بر این مدعاست.

به تعبیر سید شهیدان اهل قلم: تکنولوژی مدرن علی‌رغم آنکه خود را نسبت به فرهنگ‌های مختلف بی‌طرف نشان می‌دهد، اما در باطن، فرهنگ واحدی را بر زندگی بشر تحمیل می‌کند که تحمیل دیگر فرهنگ‌ها را نمی‌آورد و آن همین فرهنگ است که اکنون بر سراسر جهان احاطه یافته است (آوینی، آغازی بر یک پایان، ۵۴). تکنولوژی، موجودیتی کاملاً فرهنگی دارد و هرچه به سوی خودکاری (اتوماسیون) بیشتر حرکت کند، بیشتر و بیشتر از صورت ابزار خارج می‌شود و جز به استخدام فرهنگ غرب در نمی‌آید (آوینی، آغازی بر یک پایان، ۴۶). این توهم که ما ابزار را اخذ می‌کنیم و فرهنگ غرب را رها می‌کنیم، جز سرابی بیش نیست (آوینی، آغازی بر یک پایان، ۴۸). بنابراین تکنولوژی با غایات معینی پدید آمده است و به تعبیر روشن‌تر، فرهنگی است که شیئیت و تجسم پیدا کرده است و به صورت ابزار در آمده است (مددپور، ماهیت تکنولوژی و هنر تکنولوژیک، ۱۶۱). هر تکنولوژی بر اساس فرهنگ و هدفی خاص ساخته شده و در هر جا آورده شود ناخودآگاه روح خود را نیز با خود می‌آورد و لذا تصور آوردن تکنولوژی غربی بدون به صحنه آوردن روح حاکم بر آن، تصور ساده‌اندیشانه‌ای است که در ذهن، فقط تحقق آن ممکن است ولی در عمل ما با چیز دیگری روبرو خواهیم شد.

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

بنابراین با تکنیک جز آن هدفی که این تکنیک برای آن ایجاد شده است، چیز دیگری حاصل نمی‌شود. ابزارها بر اساس اهداف و تمایلاتی ساخته می‌شوند، حال اگر آن ابزارها را به ما بدهند، آن تمایلات و اهداف را تصور می‌کنیم و در راستای برآورده شدن آنها از آن ابزارها استفاده می‌کنیم؛ در حالی که قبل از روبرو شدن با آن ابزارها، آن اهداف و تمایلات را تصور نمی‌کردیم تا بخواهیم برآورده کنیم. وقتی تکنولوژی وارد جامعه شد، نگاه آن جامعه را به اهدافی که این تکنیک می‌تواند برآورده سازد، می‌اندازد و آنچنان ذهن را مشغول می‌کند که دیگر به راحتی نمی‌توان از آن عبور کرد و لذا آرام آرام جای آن تکنیک برای برآورده کردن آن تمایلات باز می‌شود (طاهرزاده، علل تزلزل تمدن غرب، ۳۴۵). چه بسیار کسانی که به اسم علم‌یابی به سراغ غرب رفتند ولی بدون آنکه خود بدانند، بیش از آنکه علم غربی را بگیرند، تماما فکر و فرهنگ غربی را گرفتند. زیرا اگر جدای از انتزاع ذهنی موضوع را بررسی کنیم، فکر و تمدن غربی چیزی جدای از تکنیک و علم آن نیست، با آن جهان‌بینی است که این تکنیک جای خود را پیدا کرد و به همین جهت گفته می‌شود که «غرب یک کل واحد است». غرب علم و تکنیک خود را نقاب ذات و ماهیت خود نموده است تا تحت لوای تکنولوژی، تمدن غربی سیطره یابد. گزینش تکنولوژی با نگاه توحیدی تا حدی ممکن است، ولی لازمی آن اولاً: خودآگاهی و دل‌آگاهی توحیدی است. ثانیاً: این گزینش به عنوان راه حلی برای دوران گذار مفید است تا آرام آرام ملتها از خود شروع کنند (طاهرزاده، علل تزلزل تمدن غرب، ۵۶).

لذا پیشنهاد می‌شود تا دانشگاه‌های طراز اول را در راستای تولید علم به کار بگیریم، اما دیگر دانشگاه‌ها همچون برخی از دانشگاه‌های ملی اقماری، برخی شعب دانشگاه آزاد، دانشگاه پیام نور، دانشگاه‌ها و موسسات غیرانتفاعی و ... را به سمت رشته‌های تعالی طلب (الهیات، علوم انسانی و ...) سوق دهیم. این الگوی مهندسی فرهنگی علم از این ویژگی مهم نیز برخوردار است که (از زاویه فرهنگی) به گونه‌ای طراحی شده تا به دیگر انواع مهندسی علم - خصوصاً مهندسی اقتصادی و سیاسی علم - ضرری نرساند.

سوگمندان باید اذعان کرد که امروزه شاهدیم که انبوهی از سرمایه‌های انسانی جامعه - خصوصاً دختران - در دانشگاه‌های انبوه‌گرا مشغول خواندن رشته‌هایی (همچون کشاورزی و ... که هویتی ابزاری و نه اصالی دارند) هستند که در راستای آن نه به تخصصی شایسته دست پیدا می‌کنند و نه بازار کاری متناسب با این تخصص برای ایشان فراهم است؛ مضاف بر اینکه این رویکرد آفات فرهنگی بسیاری، از جمله بالا رفتن سن ازدواج، افزایش توقعات اجتماعی و ... را نیز با خود به همراه دارد. اما اگر این ظرفیت‌ها را به سمت رشته‌های تعالی طلب سوق دهیم، می‌توانیم جامعه را به سمت خودآگاهی و در نتیجه منحل کردن تکنیک و دستاوردهای عقلانیت غربی در نظام معرفتی دین به پیش ببریم. دغدغه‌هایی نیز که در زمینه ترویج علوم انسانی سکولار وجود دارد، ان شاء الله، با تولید علوم انسانی مبتنی بر نظام معرفتی دین مرتفع خواهد شد.

## نتیجه

۱. تنظیم مدلی برای ارزیابی و بهینه‌سازی وضعیت فعلی علوم، راهی است که دیر یا زود، برای رفع نیازمندی‌ها و معضلات جوامع بشری و دستیابی به اصلاحات، باید پیموده شود؛ زیرا نه برای جمهوری اسلامی ایران امکان‌پذیر است که بر مبنای مدل سرپرستی غرب برنامه‌ریزی کند (به دلیل ناهماهنگی آن با نظام ارزشی اسلام) و نه روش‌های موجود می‌تواند پذیرای نظام ارزشی اسلام باشد؛ و طبقه‌بندی مبتنی بر غایت تمدنی اسلام، کوششی است در همین راستا.
۲. از آنجا که اولین برش در تقسیم یا طبقه‌بندی علوم بسیار مهم است و بیانگر نوع و توجه واضح آن طبقه‌بندی به جهان و جهانیان است؛ علوم به دو دسته کلی تقسیم می‌کنیم: یکی علوم تعالی طلب (که موضوع آنها خدا (و قول او) و انسان (و افعال او) است.)؛ و دیگری علوم توسعه طلب (که موضوعشان طبیعت است.).
۳. نه نقشه جامع علمی فعلی کشور رو به سوی تمدن نوین اسلامی می‌نهد و نه کاستن از روند توسعه (به بهانه بها دادن به تعالی) به‌جا و معقول است. از اینرو طرح ما برای تحقق تمدن نوین اسلامی تفکیک بین دو دسته دانشگاه‌هاست؛ یکی دانشگاه‌های نخبه‌گرا و دیگری دانشگاه‌های انبوه‌گرا؛ سپس مبتنی بر این تفکیک بار تولید علم را بر دوش دانشگاه‌های نخبه‌پرور بگذاریم و نسبت به دانشگاه‌های انبوه‌گرا فقط یک خواسته را مد نظر داشته باشیم و آن هم چیزی نیست جز کارکرد فرهنگی.
۴. ما ناگزیریم تا برای تحقق تمدن نوین اسلامی مجموعه دستاوردهای غرب را در فرهنگ و تفکر اسلامی منحل کنیم. برای تحقق این امر، اگر سرمایه‌های انسانی انبوه (و نه نخبه) را به سوی رشته‌های تعالی‌طلب سوق دهیم، می‌توانیم جامعه را به سمت خودآگاهی و در نتیجه منحل کردن تکنیک و دستاوردهای عقلانیت غربی در نظام معرفتی دین پیش ببریم.

## منابع

### کتاب:

۱. قرآن کریم.
۲. آوینی، سید مرتضی، ۱۳۷۷، توسعه و مبانی تمدن غرب، تهران: نشر ساقی.
۳. آوینی، سید مرتضی، ۱۳۹۰، آغازی بر یک پایان (انقلاب اسلامی و پایان انتظار)، تهران: واحه.
۴. بکار، عثمان، ۱۳۸۹، طبقه‌بندی علوم از نظر حکمای مسلمان، ترجمه: جواد قاسمی، با مقدمه: سیدحسین نصر، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

۵. پیروزمند، علیرضا، ۱۳۸۹، مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی، قم: فجر ولایت.
۶. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۵، فلسفه‌های مضاف، «مقاله "فلسفه مضاف" از علی اکبر رشاد»، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۸۵، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. خندان، سیدعلی‌اصغر، ۱۳۷۹، منطق کاربردی، تهران-قم: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و موسسه فرهنگی طه.
۹. راین، آلن، ۱۳۶۷، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه: عبد‌الکریم سروش، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. رضایی، عبدالعلی، ۱۳۹۱، مهندسی تمدن اسلامی (موانع و الزامات)، قم: کتاب فردا.
۱۱. رضایی، عبدالعلی، ۱۳۹۲، تحلیل ماهیت تکنولوژی (آسیب‌شناسی علل بنیادی عقب‌افتادگی علمی و تکنولوژیکی جوامع اسلامی)، قم: کتاب فردا.
۱۲. رضی، سید، نهج البلاغه، ترجمه: علی اصغر فقیهی، قم: آیین دانش.
۱۳. سوزنچی، حسین، ۱۳۸۹، معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۴. شاله، فلیسین، ۱۳۵۵، شناخت روش علوم یا فلسفه علمی، ترجمه: یحیی مهدوی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (صدر المتألهین)، ۱۳۶۷، شرح اصول کافی، ترجمه و تعلیق: محمد خواجه‌وی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین، بی‌تا، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی: مرتضی مطهری، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. طاهرزاده، اصغر، ۱۳۸۸، علل زلزله تمدن غرب، اصفهان: لبّ المیزان.
۱۸. فدایی، غلامرضا، ۱۳۸۹، طرحی نو در طبقه بندی علوم، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
۱۹. فروند، ژولین، ۱۳۸۷، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه: علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۰. فیاض، ابراهیم، ۱۳۸۹، تولید علم و علوم انسانی، مشهد: سپیده‌باوران.
۲۱. لازی، جان، ۱۳۶۲، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ترجمه: علی پایا، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۲. لیثی واسطی، کافی‌الدین‌ابی‌الحسن‌علی‌بن‌محمد، ۱۳۷۶، عیون‌الحکم و المواعظ، تحقیق: حسین حسینی بیرجندی، قم: دار‌الحديث.
۲۳. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار إحياء التراث العربی.



# ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل الگوی پاپی پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

۲۴. مددپور، محمد، ۱۳۸۸، ماهیت تکنولوژی و هنر تکنولوژیک: نظری به تکنولوژی اطلاعات، تهران: سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی).
۲۵. مرتضی، شریف، ۱۴۰۵، رسائل المرتضی، قم: دار القرآن الکریم.
۲۶. مردیها، مرتضی، ۱۳۸۱، انتظارات از دانشگاه انبوه، تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی معاونت فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
۲۷. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۶۷، دروس فلسفه اخلاق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۸. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۶، شرح الهیات شفا، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۹. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۹۱، آموزش فلسفه، تهران: چاپ و نشر بین الملل.
۳۰. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۴، مجموعه آثار، تهران: صدرا.
۳۲. مظاهری تهرانی، ناصر و محمد هادی فقیهی، ۱۳۴۸، دانستنیهای کتابداری، تهران: بی‌نا.
۳۳. مولر، ف، ۱۳۶۷، تاریخ روانشناسی، ترجمه: علی محمد کاردان، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
۳۴. ناظمی اردکانی، مهدی، ۱۳۹۰، ترسیم نقشه جامع علمی و چگونگی تحقق آن، تهران: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۳۵. ناظمی اردکانی، مهدی، ۱۳۹۱، الگوی تحول همه جانبه دانشگاه، بی‌جا: بی‌نا.
۳۶. نصر، سیدحسین، ۱۳۸۴، علم و تمدن در اسلام، ترجمه: احمد آرام، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مقالات:**
۳۷. بهشتی، سعید، ۱۳۸۵، «فلسفه تعلیم و تربیت در جهان امروز»، قیسات، بهار و تابستان، شماره ۳۹ و ۴۰.
۳۸. ثقفی، سید محمد، ۱۳۸۱، «تکوین علم جامعه شناسی»، درسهایی از مکتب اسلام، بهمن، شماره ۱۱ (۵۰۳).
۳۹. جوارشکیان، عباس، ۱۳۷۰، «مبانی نظری روشهای تحقیق در علوم انسانی»، مصباح، زمستان، شماره ۱.
۴۰. عطائی آشتیانی، زهره، ۱۳۸۲، «دانش و ارزش در طبقه بندی علوم»، فرهنگ، زمستان، شماره ۴۸.
۴۱. فرهنگستان علوم اسلامی، ۱۳۸۸، «بیانیه تحلیلی پیرامون ضرورتها و راهبردهای تحول در علوم انسانی»، روزنامه کیهان، ۱۲ مهرماه، شماره ۱۹۴۷۸، صفحه ۶ (معارف).
۴۲. لک‌زایی، نجف، ۱۳۸۷، «طبقه بندی علوم از دیدگاه صدرالمآلهین و امام خمینی»، دانشگاه اسلامی، پاییز، شماره ۳۹.
۴۳. مظاهری‌سیف، حمیدرضا، ۱۳۸۳، «نظریه قرآن در باب چپستی علم (نیم نگاهی به نهضت تولید علم)»، معرفت، آبان، شماره ۸۳.

# ششمین کنگره‌س انکوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تعمیق و تکمیل انکوی پایه پیشرفت؛ سیزدهم و چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

۴۴. نصر، سیدحسین، ۱۳۸۷، «نقد نظریه تکاملی داروین»، ترجمه: مرضیه سلیمانی. روزنامه اعتماد، ۱۷ شهریور، شماره

۱۷۶۵.